

انگد روشنان (يك شعر بلند مانوی)

ایرج وامقی

دکتر در زبان‌شناسی

مقدمه :

آنچه از نظر شما می‌گذرد، ترجمه‌ای است از يك شعر بلند مانوی با عنوان «انگد روشنان» (یعنی: روشنان غنی و ثروتمند و دارا). اصل شعر از یافته‌های ترکستان چین - واز شهر تورخان - است و توسط بانوی دانشمند «مری بویس» استاد زبانهای باستانی ایران در لندن، و به راهنمایی مستقیم دانشمند فقید والتر بروهنهینگ بازسازی و به انگلیسی ترجمه شده و همراه با يك شعر بلند دیگر، در کتابی با عنوان **Manichaeen Hymn Cycles in Parthian** به سال ۱۹۵۴ مسیحی، در لندن به چاپ رسیده است. گرفتاری‌های گونه‌گون و فراوان مجال نداد که ضمن مقدمه‌ای جامع خواننده را در جریان کامل مطالب قرار دهم. بنابراین، بضرورت، به توضیح چند نکته اکتفا می‌کنم. نخست باید گفته شود که تمامی این شعر بلند درباره سفر روح است پس از رهایی از زندان تن - یا جهان تاریکی - به جهان روشنائی و رسیدن به پدر نخستین و مادر زندگان و روشنان دارا. شباهت فوق‌العاده مضمون اصلی این اشعار با سرودهای عارفان ایرانی بعدی است که نمی‌توان به سهولت از آن چشم پوشید و بدان توجهی نکرد و اما تفصیل این مطالب می‌ماند برای زمانی دیگر و فراغی بیشتر.

نگارنده این‌سطور، تمام کوشش خود را بکار برده که ترجمه فارسی را دقیقاً بر اساس متن پهلوی اشکانی قرار دهد و جز به هنگام ضرورت به ترجمه انگلیسی مراجعه نکند، تا هم اصالت شعر مانوی بیشتر محفوظ بماند و هم ساختمان جمله در سروده‌های این زمان مشخص‌تر گردد و هم واژه‌ها را بتوان توضیح داد و باز شناخت و هم بدین‌انگیزه بود که ترجمه را تا حد امکان بصورت تحت‌اللفظ در آورد؛ با توجه به اینکه این نوع کار نیز نتوانسته است زیبایی و دل‌انگیزی شعری را از ترجمه فارسی بگیرد، چنانکه ملاحظه می‌کنید.

این شعر شامل فصولی است که «اندام» نامیده شده و ترجیح دادم همان واژه را نگهدارم، عنوان‌هایی که آمده است همچنان است که در اصل بود، متن اشعار دربندهای چهار مضربعی است. خانم مری‌بویس هر بند را در دو مصرع ترجمه کرده ولی من شکل اصلی را آورده‌ام و تقریباً در این ترجمه هرواژه، در جای خود و در متن اصلی قرار دارم. کوشیدم تا حد امکان ریشه‌ها و هم‌ریشه‌های واژه‌های پهلوی را بیابم و شکل فارسی کنولی آنها را نیز روشن کنم و نیز اگر واژه‌ای در متن وجود داشت که در فرهنگ‌های فارسی آمده است همان را آوردم و در حاشیه توضیح دادم، قصدم این است که این واژه‌ها از بین نرود و شاید کاربرد تازه بیابد.

مآخذ اصلی و مهم مورد استفاده جداگانه آمده و مآخذ فرعی و کم اهمیت‌تر را خواننده خود ضمن خواندن در می‌یابد.

در پایان این گفتار کوتاه بر خود فرض میدانم که از دوست گرامی دیرینه، استاد دانشمند دانشگاه، آقای دکتر محسن ابوالقاسمی که دقایق این ترجمه از نظر تیزبین ایشان گذشته است سپاسگزاری کنم.

به کارکنان زحمتکش و عزیز چاپخانه رامین - بویژه آقایان نصراله نصراللهی و حسن نیک‌بخت - که این متن مشکل را بدین خوبی و پاکیزگی از کار درآوردند سپاس صمیمانه خود را تقدیم میدارم.

علائم روی حروف الفبای لاتین - که در چاپخانه وجود نداشت توسط آزاده جوانی به نام بهنام آزاده، و با دست گذاشته شده است که بسیار متشکرم.

ایرج وامقی

تهران - زمستان ۱۳۶۰

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

انگد روشنان

سرآغاز:

۱- [ای] محبوب روشنان دارا

به مهربانی زاورم ده

مرا یاری کن

به همه دهشها [یت]^۲

۲- ای خدا! روح مرا

بیارای، و مرا بیبواز^۳

۱- زاور: z'wr = نیرو، قدرت، قوت (برهان) اوستا: zāvar، پهلوی: zōr، پازند: zōr، فارسی میانه ترفانی: zwr (واژه نامه مینوخرده)، ارمنی: zāvor (حواشی برهان) ارمنی کنونی: zōr. فارسی: زور = نیرو

۲- دهشها: d'h'w'n، از ریشه اوستائی: dā = دادن، بخشیدن. فارسی باستان: dā سنسکریت: dhā، از هند و اروپائی: *dhē، انگلیسی نو: do (کنت: ۱۸۸)

۳- مرا بیبواز: 'wm pdw'c'h = به من پاسخ ده. مرا اجابت کن. بیبواز = جواب (برهان) به امید رفتن به درگاه او امید مرا جمله بیبواز کرد خداوندا دعایم باز ببواز منم بیچاره و درمانده اهواز

چنانکه دیده می شود هم در فارسی و هم در متن پهلوی اشکانی این واژه، معنی «اجابت خواست و دعا» دارد نه تنها پاسخ، بهمین سبب ترجیح دادم عین واژه را که در فارسی نیز به کار رفته است بیاورم. مصدر این کلمه در فارسی نیامده ولی ظاهراً باید «بپواختن» باشد. واژه در اصل مرکب است از:

۱) pd، اوستائی: paiti. فارسی باستان: patiy. پهلوی: pt (معمولاً به صورت هزوارش PWN)، یونانی: ποτι، از هند و اروپائی: *poti، پیشوند.

۲) w'c، از ریشه اوستائی: vak = سخن گفتن. سنسکریت: vacas (بارتولومه - ۱۳۳۰ رایخلت: ۲۵۷). پهلوی: paywāxtan = پاسخ دادن. = paywāzēd. پاسخ دهد (واژه نامه مینوخرده) پارتی مانوی: wāxtan = سخن گفتن. (Mir. Man) (III.p.62)

و مرا یاری کن

در میان همه دشمنان^۱.

۳- همه ویرانی‌ها [را]

بگذران از من

از کالبدهای فریبکار^۲ آنان

۱- دشمنان: dwšmnyn (yn - نشانه جمع + دشمن. این شکل جمع، بازمانده ساختمان جمع کلمات مختوم به i - است در اوستا که بصورت īnām - بوده (در کلمات مختوم به a - و u - نشانه جمع، ānām و ūnām است که جزء ām - از آخر آنها حذف شده در نتیجه بصورت‌های ān - و īn - و ūn، در پارتی دیده می‌شود) (نگاه: Mir Man II p.28). کلمه دشمن مرکب است از: ۱) dwš. اوستائی duš و (duš) = بدوزشت (و نیز بمعنی ضد، در دشخوار و...) این کلمه چه در اوستا و چه در فارسی همیشه بصورت مرکب بکار رفته و بر سر کلمات آمده و تنها بکار نرفته است. در فرهنگ ولف آمده است که این واژه یک بار در شاهنامه بصورت «دشت» و تنها بکار رفته، در داستان کیومرث. (نگاه: پورداود. یشتهاص ۷۸). در فارسی بر سر واژه‌های دشنام، دشمن، دشخوار (دشوار)، دژخیم، دژمان، دژم، دشتیاد (= غیبت، کسی را به بدی یاد کردن) و نظایر این‌ها باقی است. فارسی باستان duš. سنسکریت duṣ, dur یونانی δυθ (رایخلت: ۲۳۵- کنت: ۱۹۲). ۲) mn، اوستا: man فارسی باستان: man = فکر کردن اندیشیدن. سنسکریت: man - yate. یونانی: μεμονα (= در فکر آن هستیم) لاتین: memini (بخاطر می‌آورم)، از هندواروپائی *men (کنت: ۲۰۲، رایخلت ۲۵۱ بارتولومه ۱۱۲۱) پهلوی: mēnīdan (= اندیشیدن (فرهنگ‌زاد سپرم)

۲- فریبکار: dbgr از ریشه اوستائی: dab = فریفتن (بارتولومه: ۶۷۹)، از همین ریشه صفت daban اوستائی، در گزارش پهلوی اوستا به فریفتار friftār برگردانده شده است. ظاهراً از همین ریشه است واژه «دیو» در واژه‌نامه مینوخرود خود واژه «فریفتن» از این ریشه دانسته شده است (ص ۱۰۲ واژه‌نامه مینوخرود) سنسکریت: dabhnoti (رایخلت ۲۳۲) آسی: davin (ایرونی) davun (دیگوری) (در باره زبان آسی، ۴۰).

که با درد شکنجه‌ام می‌کنند^۱

۴- تو، [ای] محبوب

ستوده^۲ و کرفه‌گر^۳

آزادم کن از [.....] آنان

.....
۵- چه. تودانی^۴

.....
و مرا از

.....
(پنج‌بند از میان رفته است)

۱۱- روح من، خود

۱- مفهوم این بند چنین است: همه ویرانی‌های کالبدی‌های فریبکار آنان را که مرا با درد شکنجه می‌دهند از من گذر ده - مرا از آنها رهائی ده.

۲- ستوده: *st'w'dg*. از اوستائی: *stav* = ستودن، ستایش کردن. سنسکریت: *stāumi* (رایخت ۲۶۹ - بارتولومه ۱۵۹۳) پهلوی: *stūdan* (مکنزی ۷۷) و *stāyišn* پازند: *stāišn* زبور پهلوی: *st'dšng* (واژه‌نامه مینوخرد ۱۷۰) آسی (ایرونی) *staw* ماده ماضی: *stīd* پهلوانی طرفانی: *istaw* - *istawād*. فارسی میانه طرفانی *istay* و *istūd* فارسی میانه زرتشتی: *stāy* و *stud*. فارسی: ستای، ستودن (درباره زبان آسی ۸-۹۷) افغانی *stāyal* (حواشی برهان).

۳- کرفه‌گر: *qyrbkr*: کرفه = کار نیک. ثواب: نه‌بد پروای کار و کشت و حرفه - گناهان را نمیدانست و کرفه. نه‌یشت و نه یزش، نه کرفه‌کردی - نه خرج دین و دنیا صرفه کردی. (زراتشت بهرام پژدو. ارداویرافنامه منظوم ۸۳) پهلوی: *kirbag* و *kirfag* (واژه‌نامه زادسپرم ۲۶۳) پازند: *kərba*. فارسی میانه ترفانی: *kyrbg* (واژه‌نامه مینوخرد ۱۹۵).

۴- دانی: *Z'nyh*. از ریشه اوستائی *zān*. سنسکریت: *jānāti* = دانستن (رایخت ۲۷۲) فارسی باستان: *dan* (کنت ۱۸۹) و نیز نگاه کنید: *xšnav* کنت ۱۸۲) پهلوی: *dānistan* (مینوخرد) کردی: زانستن (*zānisten*) از این واژه با پیشوند *fra* در فارسی: فرزانه.

گریب از درون (متن: از اندر)

و خروشد از هر

تنگی و زخم (= ضربه)

۱۲- و زمان زندگانی

و این نسا^۱ دیدار

برمن انجامید

با روزهای آشفته [اش]

۱۳- آشفته^۲ و متلاطم^۳ شد

همچون دریائی^۴ توفانی

توده‌های درد [انباشته شد]

۱- نسا. ns'w = مردار، لاشه. اوستا: nasu = مردار وهمه آنچه فاسد و گندیده باشد، چه انسان و چه حیوان و نیز در اوستا nasukaša کسی است که مرده را به درون دخمه می‌گذارد، اکنون این کس را «نساسالار» می‌نامند (پور داود - یشتها ج ۱، ص ۱۵۳ و نیز فرهنگ بهدینان ذیل: نساسالار) از ریشه اوستائی nas = گم شدن. ناپدید شدن. سنسکریت: náśyati. در اوستا: nasu - kərət = دست زدن به مرده. nasū - spā = کسی که مرده‌ها را دفن می‌کند. (رایخلت ۲۴۸) فارسی باستان: naθ. یونانی: vekus = نعش - لاشه. از هند و اروپائی *ñek (کنت ۱۹۲) پهلوی: nasāg (واژه‌نامه بندهشن) nasañišnīh = تخریب. ویرانی (فرهنگ پهلوی - دکتر فره‌وشی). فارسی: نسا نسا دیدار = لاشه شکل

۲- آشفته شد: šyft. از ریشه اوستائی xšaob، با پیشوند ā = مضطرب شدن، تحریک کردن و شدن. xšufsa = مضطرب. تحریک شده (مهر یشت بند ۱۱۳) فارسی: آشفتن (بارتولومه ۵۴۲).

۳- متلاطم شد: pšyft. ظاهراً با واژه قبل از یک ریشه است.

۴- zryh. اوستا: zarayah. فارسی باستان: drayah. سنسکریت: jrayás (رایخلت ۲۷۳) = پهنا، وسعت. از هند و اروپائی: *greios (کنت ۱۹۲) پهلوی: drayā (مینوخرد) drayā(b) (مکنزی)

تا روح^۱ مرا درهم شکند

۱۴- از هر کران

آن رنج، [مرا] فراگرفت

آتش افروخته شد

و نزم‌های^۲ دودین

۱۵- گشاده شده بودند

همهٔ خانی‌های^۳ تاریکی

۱- روح: gryw (جان) در متن‌های مانوی از این کلمه همواره نفس، روح و جان اراده می‌شود که در اصل از عالم مینوی است و در جهان تاریکی گرفتار شده. در اوستا griva واژه‌اهریمنی است در مقابل کردن، واژه‌اهورائی (در اوستا بجای آن manaoθrī بکار رفته است) در گزارش پهلوی: grīvak فارسی: گریوه = گردنه: «دیده‌اند از پس گریوهٔ غیب - رب خود را به دیدهٔ لاریب» (یادداشت‌های گاتها ۲۳۸) از مشتقات این واژه در فارسی گریبان (پهلوی: grīvpān) و گریواره = گردنبند (نظیر گوشواره) را داریم یکی از ایزدان مانوی در پهلوی اشکانی، grīv-zīvandag نام دارد که ایزد نمایندهٔ ارواح اسیر شده در جهان مادی است. نام دیگر این ایزد yašū (یشوع = عیسی) است که همان عیسای ناصره‌ای است که نماینده رنج و عذاب و از میان بردن آنست. عیسای دیگری در دین مانی هست به نام xrad ē šahryazd یا ایزد جهان خرد. (نگا: مانی و مانویت، تقی‌زاده)

۲- نزم: nyzm. (یا: nēžm) = مه: «غباری باشد به زمین نزدیک، به تازی ضباب خوانند. عنصری گفت:

زمیخ و نزم که بد، روز روشن از مه تیر چنان نمود که تازی شب از مه آبان»
«لغت فرس»

«ابری باشد که نزدیک زمین است» «برهان قاطع»

طبری: nez. در کامل‌التعبیر، حبیب‌تفسیری نیز «نزم» بمعنی مه و بخار هوا به کار رفته است (ایرج افشار. فواید لغوی کامل‌التعبیر مجموعهٔ مقالات تحقیقی اهدا به پروفیسور هانری ماسه. چاپ دانشگاه ص ۹).

۳- خانی: x'nyg = چشمه، اوستا: xan و xanya. فارسی باستان: kan سنسکریت:

khan، از ریشه اوستائی: kan - با پیشوند ni = ویران کردن، دفن کردن. با پیشوند ←

ماهی‌های^۱ [غول آسا]

گرفتندم به ترس

۱۶- روح من بترسید

از دیدن چهره آنان

چه، آشکار شد [ند]

به ترسناکی، آنان.

۱۷- که، همه، دژ چهر

و ترسناک....

و هیش مردمی^۲

بر کالبد آنان نیست

→ vi = خراب کردن (کنت ۱۷۸. بارتولومه ۴۳۷ - رایخلت ۲۲۸) پهلوی: xān و xānig (فرهنگ مکنزی) طبری: خونی (دروازه، گاوخونی) کردی keynī .kahnī . فارسی: خانی:

چشمه آب زندگانی بود آب کوثر، نه آب خانی بود (نظامی، هفت پیکر)
یاران چو کنند همعنانی از سنگ برآوردند خانی (نظامی، لیلی و مجنون)
ز شرم آب آن رخسندمخانی به ظلمت رفته آب زندگانی (نظامی، خسرو و شیرین)
(نیز، نکا: بارتولومه ۵۳۱).

۱- ماهی: m'sy. اوستا: masya (بهرام یشت. کرده ۱۱ بند ۹: karō-masya = ماهی کمر، ماهی عجیب الخلقه ای است در دریای فراخکرت (پور داود. یشتهاج ۲ ص ۱۲۶ - بارتولومه ۱۱۵۵) سنسکریت: matsya. پهلوی: māhig (واژه نامه بندھش). کردی: māsī (گاماسیاب، رودخانه ای در کرمانشاهان مرکب از: گا[و] + ماسی + آب = آب گاو ماهی) لری: mūsī.

۲- مردم: mrdwhm: مرکب از: ۱) mard = مرد، اوستا: marəta (صورت دیگر: mašya) فارسی باستان: martiya. سنسکریت: mārtā، از ریشه اوستائی mar = مردن فارسی باستان: mar. از هند و اروپائی *mer (کنت ۳-۲۰۲ بارتولومه ۶۲۳ رایخلت ۲۵۱) - پهلوی: mard (۲) [t]ohm = تخم، نژاد، اصل. بن، اوستا: taoxman. فارسی باستان: taumā. فارسی: تخم (xm - اوستا = hm - فارسی باستان). سنسکریت: toka-m = فرزند (کنت ۱۸۵). پهلوی: tōhmag (مکنزی) ظاهر آ از ریشه tav = توانا بودن (؟) (بارتولومه ۶۳۸)

۲- مفهوم این دو مصرع چنین است: در اندام‌های آنان شباهتی با آدم دیده نمی‌شود.

۱۸- همه دیوان^۱

و شاهزادگان^۲ خشمگین

گرفتندم به ترس^۳

و ترسانیدندم، به رنج

۱۹- و خشم آنان انباشته شد

همچون دریائی آذرین

و امواج جوشان برخاستند

که مرا فراگیرند.

۲۰- من، مانا هستم^۴

چون [.....]

۱- دیوان: dyw'n، دیو+ان (علامت جمع)، اوستا: daēva. فارسی باستان: daiva.

سنسکریت: devá (= خدا) devī (= خدائی، الوهیت) لاتین: deus, dīvos. یونانی: zeus (کنت ۱۸۹، رایخلت ۲۳۲ بارتولومه ۶۶۷) ظاهراً از ریشه: dab = فریفتن (نیز نگاه: یسارداشت شماره ۲ ص ۲) پهلوی: dēw (فرهنگ مکنزی) از همین واژه است در فارسی: دیوانه (صفت، از: دیو+انه، پسوند سازنده قید و صفت).

۲- شاهزادگان: 'xšynd'n، (-ān، علامت جمع)، از ریشه اوستائی xša(y) = قدرت، توانائی. فارسی باستان: xšay. سنسکریت: kśáyati (کنت ۱۸۱، بارتولومه ۵۵۱) فارسی: اخشین، افشین. اخشید، exšīd، باید شکل اصلی فارسی این واژه باشد که به معنی شاهنشاه بکار رفته و نیز لقب پادشاهان فرغانه بوده است و یک سلسله پادشاهی نیز بنام «آل اخشید» مدت‌ها در مصر حکومت داشته است (برای تفصیل نگاه: لغت نامه دهخدا، ذیل: اخشید، آل اخشید).

۳- ترس: trs. اوستا: tərəsaiti. از ریشه: θrah. فارسی باستان: tarsa سنسکریت: tarasati. یونانی: τρέει. لاتین: tremit (= لرزیدن. لرزه) از هند و اروپائی: *trs-ske-ti* از ریشه: *tres* (کنت ۱۸۶، رایخلت ۲۳۷، بارتولومه ۸۰۲) پهلوی طرفائی: tirs. فارسی میانه زرتشتی: tars. آسی: tærs (درباره زبان آسی ۹۰-۸۹).

۴- مانا هستم: m'n'g 'hym (مرکب از ۱) mānāg = مانند. شبیه ۲) فعل ahēm از ریشه قوی ah (ریشه ضعیف: h) = هستم

که بر دل^۱ دریا چمند
و حرکت می‌کنند به [.....]

۲۱- چه، از هرکران

.....
به سبب آشوب

..... و تلاطم^۲

۲۲- چه، از هرکران

..... تلاطم، انباشته شد

و باران و دود

همه نزمها

۲۳- آذرخش و تندر^۳

ابره‌های ستبر نگرگ^۴زا

و جوش و خروش

همه موجهای دریا

۱- دل: zyrd. اوستا: zərəd. فارسی باستان *drd. سنسکریت: hr̥d. پهلوی ترفانی:

zird. فارسی میانه زرتشتی: dil فارسی میانه ترفانی: dil آسی zærdæ. خوارزمی:

zird. انگلیسی نو: heart (درباره زبان آسی ۵۲ - رایخلت ۲۷۳ - بارتولومه

۱۶۹۲) کردی: دل. لری: دیل

۲- تلاطم: ywz = آشوب. از ریشه اوستائی: yaoz = جوشش، جوشیدن، هیجان

(در اوستا، بیشتر برای آب دریا می‌آید) موج‌زدن [دریا]. فارسی باستان: yaud =

آشوب، اضطراب، هیجان - (کنت ۲۰۴ - رایخلت ۲۵۴ - بارتولومه ۱۲۳۱) این واژه

غیر از yaod اوستائی، بمعنی جنگ کردن است.

۳- تندر: tndwr. فارسی تندر (tondar) در برهان به شکل tondūr نیز ضبط شده

است.

۴- تگرگ‌زا: tgrgyn از: tagarg = تگرگ + پسوند ēn - رویهمرفته = تگرگ‌زا،

تگرگ‌آور. تگرگین.

۲۴- و آن قایق برخیزد

بر سر موج‌های افراشته^۱
و گراید به ژرفا^۲
که در آن پنهان شود.

۲۵- به هر پرتو^۳

و از هر کران
آب اندر آن فرو می‌ریزد.

۲۶- و همه بندها

گشاده شوند
و میخ^۴ آهنین^۵
کننده شود به

۱- افراشته: *'br'stg*. از ریشه اوستائی: *rāz*. فارسی باستان: *rād* با پیشوند - *ā* در فارسی: آراستن. با پیشوند *upa*، در فارسی میانه زرتشتی: *afrāšt* و *afrāxt* فارسی نو: افزاز. افراشتن. افراختن. (زبان آسی ۸۵ بارتولومه ۱۵۱۴) سنسکریت: *rāj =* سلطنت کردن. لاتین: *regō =* راست. مستقیم. هند و اروپائی: *reg**(کنت ۲۰۵)

۲- ژرفا: *jfr* اوستا: *zafra*. (بارتولومه ۶۰۳) پهلوی: *zofr*

۳- پرتو: *prdw*. اوستا: *paratap*. از: *para* (پیشوند) = پیش. فراه، ۲) و ریشه *tap =* تاییدن. تافتن. اوستا: *tap* (*tafsa*. *tāpaya*. *tafta*. *tapnav*. *tap* = تب) سنسکریت: *tāpati*. *tāpayati* = گرم شدن. (رایخلت ۲۳۱- بارتولومه ۶۳۱) آسی (ایرونی): *tāvin* (دیگوری): *tāvun* (درباره زبان آسی ۴۲) کردی: *taw*, *tāw* (از این ریشه در فارسی: تب. تاب. تابه. تف. تپش تفسیدن و...)

۴- میخ: *myx*. فارسی باستان: **maixa* آریائی: **maikha* (حواشی برهان. به نقل از: هوبشمان) در فارسی باستان *mayūxa =* گل میخ [در]. سنسکریت *mayūkha* (میخ چوبی) احتمالاً از سنسکریت *mi* بمعنی: محکم کردن (کنت ۲۰۲).

۵- آهنین: *'swnyn*. (*ēn* - پسوند نسبت) آهن، اوستا: *ayah* (بارتولومه ۱۵۹) پهلوی *āhan* و *āsēn* (مکنزی) کردی *āsin*. *hēsin*. *hasen*.

۲۷- و همه درفش‌ها^۱

با این غرق شدن، نگون می‌شوند

- و ستونها^۲ -

و گرد می‌آیند در گرداب

۲۸- و سکان آنان^۳

برد ریا^۴ افکنده شد

..... است

و آنان که در آن [بودند]

۲۹- و ناخدایان^۵

۱- درفش: drfš. اوستا: drafša. سنسکریت: drāpsa (رایخلت ۲۳۶ - بارتولومه ۷۷۱) پهلوی drafš (= drafšdan = درخشیدن) (فرهنگ مکنزی) ارمنی: drauš.

۲- ستون: stwn. اوستا: stūna-stunā. سنسکریت: sthūnā (رایخلت ۲۷۰ بارتولومه ۱۶۰۸ و نیز نگاه شود: پورداود. یشتها. ج ۱، مهریشت بند ۲۸ ص ۴۳۸: «[مهر]، کسیکه ستونهای خانه‌های بلند ساخته شده را حفظ کند») پهلوی: stūn(ag) (مکنزی). عربی: اسطوانه (دخیل از فارسی).

۳- سکان: swk'n. واژه دخیل از آرامی.

۴- دریا: zryh (نگاه: یادداشت شماره ۴ ص ۴).

۵- ناخدا: n'w'z = ناوران - کشتی‌ران. اوستا: nāvāz (رایخلت ۲۴۸) مرکب از:

(۱) nāv = کشتی. فارسی باستان: nāv. سنسکریت: nāus یونانی: ναūs لاتین:

nāv-is. هند و اروپائی: *nāv. اوستا: nāvaya = قابل کشتیرانی. فارسی باستان:

nāviyā. سنسکریت: navyā. صفت از nāv (کنت ۱۹۳) سنسکریت: nāvāja = کشتی‌ران (رایخلت ۲۴۸).

(۲) āz = راندن. از ریشه اوستائی: az = راندن سنسکریت: ajati. (بارتولومه

۲۲۳ - رایخلت ۲۱۹).

بر رویهم، کشتی‌ران - ناخدا، از این ماده اخیر در فارسی ترکیب «گوازه» و «گواز» را داریم که فرهنگها آنها «چوب گاوران» (لغت فرس) گرفته‌اند که مرکب است از «گاو» و «āz». فرخی گفته است:

←

با همه راهنمایان دریا
 گریه می کنند
 و [با صدای] بلند می خروشدند^۲
 ۳۰- بود روز^۳
 وحشت و ویرانی

(هفت بند، از میان رفته است)

دوستان را بیافتی به مرا سر دشمن بکوفتی به گواز

گواز در شعر فرخی، بصورت «جواز» نیز بکار رفته است:
 ای به کوبال گران کوفته پیلان را پشت چون گرنجی که فرو کوفته باشد به جواز
 این واژه بصورت *gāvā-azī*، دوبار در گائها بکار رفته و استاد فقید پورداود، در هر
 دو مورد آنرا «چهارپایان سودبخش» معنی کرده اند (پور داود. گائها ص ۱۲ و ۱۰۸).
 جکسون می نویسد که از این واژه «سیخک گاورانی» مراد است. در یک مورد نیز
 جکسون آنرا ماده گاو دانسته است (سفرنامه جکسون - ترجمه منوچهر امیری و
 فریدون بدره ای ص ۲۸۸ و نیز یادداشت شماره ۸ همان فصل آن کتاب).

۱- با: 'd. اوستا: *haḏā* و *hadā*. فارسی باستان: *hadā*. سنسکریت: *saha* (کنت
 ۲۱۲).

۲- خروشد: *'bxrwzind* - از اوستائی: *xraos* = خروشیدن. از همین ریشه است:
 خروش، خروس، خروه. عاریه از فارسی در ترکی عثمانی: *xroz*. در زبان صربستان:
oroz. روسی: *kuritza* = ماکیان (پور داود. فرهنگ ایران باستان. ص ۳۱۵ و
 مابعد).

۳- روز: *rwc*. اوستا: *raočaḥ* از ریشه *raok*. فارسی باستان *raucaḥ* سنسکریت:
ročas (= روشنائی) از هند و اروپائی **leogos* (بارتولومه ۱۴۸۷ کنت ۲۰۵ -
 رایخلت ۲۶۴) از این ماده در اوستا *rūč* = روشن کردن. *raoxšna* = روشن. با
 پیشوند *aiwi* = افروختن. پهلوی *afroxtan* (مفصل، نگا: بارتولومه ص ۱۴۸۷ تا
 ۱۴۹۰ و مابعد) پهلوی: *rōz* کردی *rōž* و *rōč*.

انگد روشنان ۱- الف

نخستین اندام

انگد روشنان

۱- و به بس رهائی^۱

سست شوند

هر بند و [هر] پیوند^۲

و پوشش زندان^۳

۲- همه شهاب‌ها لرزیدند

و اختران^۴ به گردش درآمدند

و هر ستاره‌ای^۵

مدار خود را کج کرد

۳- و زمین لرزید

و بنیاد زیرین من^۶

۱- رهایی: 'njwgyft (=anjivagēft).

۲- پیوند: pdbnd. پهلوی: payvand (واژه‌نامه بندهشن) ارمنی: pādvāst.

۳- زندان: bndyst'n از بند+ستان (پسوند مکانی) اوستا: stāna - فارسی باستان:

stāna سنسکریت: sthāna از ریشه: stā (کنت ۲۱۰).

۴- اختر: xtr. در پهلوی اختران، ثوابت را می‌گویند، در مقابل apāxtarān که

سیارات، باشند.

۵- ستاره: 'st'rg. اوستا: star سنسکریت: str̥bhiḥ (حالت مفعول‌منه) (رایخلت

۲۶۹ بارتولومه ۱۵۹۸) پهلوی stār و stārag (مکنزی). در اینجا مقصود، اپاختر

است، یعنی سیاره.

۶- مفهوم این عبارت چنین است: «بنیاد من که در زیر قرار دارد».

و آسمانهای بلند^۱
به بالا پرتاب شدند.

۴- و تمامی رودها

- رگهای بدن من -

در سر خوشید^۲

به گونه‌گون روش

۵- و سرکوب شدند

جان من

..... خنجر^۳

۱- آسمان 'sm'n'. اوستا: asman. فارسی باستان: asman. سنسکریت: aśman یونانی: «ἄσμαν» (=سندان) هندواروپائی: *akmen/mon (کنت ۱۷۳) بارتولومه (۲۲۰) صورت دیگر این واژه در اوستا asan است و در اصل بمعنی «سنگ» (بارتولومه ۲۰۷ رایخلت ۲۱۹) و از همین واژه است ترکیب‌های «آسیاب (+ آب) آسباد و باداس. (+ باد = آسیاب بادی). دستاس (دست +) پساداس (با [د] +) خراس (+)». پهلوی: asmān (مکنزی)

۲- خوشید: xwš'd = خشک شد. در اوستا hušata، haoš از ریشه haēk (بارتولومه ۱۷۲۸-۱۷۳۸) فارسی: خوشیدن. بخوشید سرچشمه‌های قدیم - نماند آب جز آب چشم یتیم. (سعدی).

این واژه جای دیگر (نگاه: یادداشت شماره ۱ ص ۷۹ همین کتاب) با «h» بصورت hws'd آمده و بنظر همان درست می‌آید زیرا در اوستا نیز haoš است (که پهلوی اشکانی غالباً از آن تبعیت می‌کند) از طرف دیگر در متن حرف‌نویسی شده نیز حرف «x» در میان کمانک آمده و نشان می‌دهد که در نسخه اصل افتاده بوده در حالیکه در ص ۷۹ در اصل با h نوشته شده است.

۳- خنجر: wyxs'g = خسته کننده، مجروح کننده. از ریشه xad = خستن. خلیدن.

(بارتولومه ۵۳۱) سنسکریت: khādati. در اوستا با پیشوند nī = مشت و مال دادن.

خمیر کردن. خرد کردن (رایخلت ۲۲۸).

۷- همه اندامهای مرا

پیوندی نیست، چون
بار دیگر شکسته شدند
به وجود اندیشیدند^۱

۸- و به پایان رسید

شمار روزها و ماه [های] من
وگزندی^۲ رسید، مدار
برجهای چرخ [را]^۳

(دو بند از میان رفته است)

۱۱- مهر پاهای من^۴

۱- این بند در متن حرف نویسی شده، به زبان سغدی و ترجمه آن از دوست دانشمند من آقای دکتر احمد تفصیلی است. با سپاسگزاری از ایشان، یادآوری شد.

۲- گزند: wzynd - از ریشه اوستائی gan (صورت‌های دیگر γan .jan) فارسی باستان: jan. سنسکریت: hanti - han. یونانی: θεΐνει (می‌زند) از هندواروپائی: *gūhen (کنت ۱۸۴ - بارتولومه ۴۹۰). با پیشوند aipi = کشتن. با nī = کشتن، ویران کردن با ava = افکندن، کشتن (رایخلت ۲۲۷) از ترکیب اخیر در پهلوی: ožadan = کشتن (مکنزی) در فارسی: «اوژن» (در ترکیب شیر اوژن). گزند، در پهلوی: wizandag (مکنزی).

۳- چرخ: čxr. اوستا: čaxra. سنسکریت cakra (بارتولومه ۵۷۶ رایخلت ۲۲۹) پهلوی: čaxr (فرهنگ بندهش)، čaxrag = دوک نخ‌ریسی، فارسی میانه زرتشتی: čaxr. یغناپی: čaxr سغدی: cry. آسی (ایرونی - دیگوری): calx (درباره زبان آسی ۵۶-۶۹)

۴- مهر: mwhr در دین مانی، مهر، معنی منع شرعی می‌دهد و سه مهر مهم در این دین وجود دارد. مهردهان (مهربودن دهان از گفته‌های ناشایست) مهردست (منع دست از کردارهای ناستوده) مهربدن (که مخصوصاً، مربوط به ماسک از معاشرت با زنان است) و این منع‌ها از تکالیف دینی نغوشاکان - که توده مردم مانوی بودند، به حساب می‌آمد (تقی‌زاده - مانی و مانویت ۵۱).

و بندهای انگشتانم،
گشاده شد همه بندهای
زندگی روان من

۱۲- همه بندهای

دست [ها] و انگشت [های من]

- همه - گشاده شدند

و مهر آنان برگرفته شد.

۱۳- و همه بخش‌های غضروفی

زندگی آنها، به سستی گرائیدند

و سرد شدند

همه اندامهای من.

۱۴- و زانو[ان] من

از ترس بسته شد

و زاور^۱ آهخت^۲

از ساق‌های پاهایم

(یک‌بند از میان رفته است)

پایان این قطعه از نخستین اندام

۱- زاور: z'wr = زور، نیرو (نگا: یادداشت شماره ۱ ص ۱).

۲- آهخت: 'hxt = آهیخته شد، کشیده شد، بیرون رفت. از ریشه اوستایی: θa^{ng}

(θaxta - θanjaya - θanjasa) = کشیدن. (بارتولومه ۷۸۴ رایخلت ۲۳۶) با

پیشوند - wi، در پهلوی ترفانی: wihin] با پیشوند - ā فارسی میانه ترفانی:

āhinz. ماده ماضی: āhaxt. فارسی میانه زرتشتی āhan] .āhan] .āhaxt. ماده ماضی: āhaxt

با پیشوند pati، سندی pδδync = کشیدن. فارسی نو: آهنج. آهیختن. آهختن

(در باره زبان آسی ۹۱) = whyn] = کشیدن (MirMan III.p. 63) رویهمرفته:

زاور آهخت = نیرو کشیده شد، نیرو بیرون رفت.

انگد روشنان ۱- ب

(بدون عنوان)

..... ۱-

اندام

.....

و خود را رها کردن، نمی‌تواند^۱

۲- و اندیشه دل من^۲

که سراسر.... چهره [تاریکی] [را نظاره کرد]^۳

آشفته شد با همه آنها

و نهان شد، در جان^۴.

۳- و همه هوش من

چیزی نیندیشید

[ناتوان شدم] به اندیشه

و [.....] خویش

۴- من [.....] بودم

.....

۱- مفهوم این عبارت چنین است:

نمی‌تواند خود را نجات دهد.

۲- اندیشه: prm'ng. مرکب از: par (پیشوند) اوستا: mānag و pairi از ریشه:

man = اندیشیدن (نگاه: یادداشت شماره ۱- ص ۲ جزء man).

۳- بجای جان در متن: gryw (grēv) آمده است. (نگاه: یادداشت شماره ۱- ص ۵).

من

(شش بند از میان رفته است)

۱۱- و مرا

۱۲- و هنگامی که تاریکی را دیدم؛ فرو افتاد،

زاور^۱ اندامهای من.

و جان من نالید^۲

به هر گونه^۳.

۱۳- و من ترسیدم

و هر اندام [من] در

[.....] بیماری

جان من به گرانی [بود]^۴



۱- زاور: z'wr = زور - نیرو (نگاه: یادداشت شماره ۱ ص ۱).

۲- نالید: ywb'd. شاید از ریشه اوستائی yās = خواستار بودن. آرزو داشتن [yāsant]

= آرزومند (صفت) [(بارتولومه ۱۲۸۸) یوبه = آرزومندی، در لغت فرس برای

یوبه، این شعر فرخی شاهد آورده شده است:

چو مرا یوبه درگاه تو خیزد چه کنم؟ رهی آموز رهی را و از این غم برهان

(چاپ دبیرسیاتی)

مصحح در پا صفحه، یوبه را غلط و مصحف «یوبه» دانسته است.

۳- به هر گونه = به انواع مختلف

۴- گرانی: gr'nyft = سنگینی (ēft - پسوند سازنده اسم معنی واسم مصدر). گران، از

اوستائی: garav. سنسکریت: gurav (بارتولومه ۵۱۴).

انگد روشنان ۲-

۱- و آذری^۱ که در آنان

..... و کسی نیست

..... که

۲- و همه بردگان^۲

آیند^۳ بوند.

۱- آذر: 'dwr. اوستا: ātar و āθr. فارسی میانه ترفانی: ādūr. فارسی میانه زرتشتی: ātūr. سغدی: 'tr (ātar) آسی ایرونی: ārt. فارسی: آذر، آدر، آتش. (درباره زبان آسی - ۶۸۹) فارسی باستان: ātar (در، نام ماه: açiyādiya و نام خاص: açina) (بارتولومه ۳۱۲ - کنت ۱۶۶) ارمنی: airel (حواشی درخت آسوریک) ۲- برده: wrdg. اوستا: varəta (رایخلت ۲۵۹) معرب: بردج.

۳- آیند: synd از ریشه اوستائی: as = آمدن، رسیدن (بارتولومه: ۳۵۹) سنسکریت: asnóti = رسیدن، آمدن به. با پیشوند: ava = رسیدن. با پیشوند us = رسیدن (رایخلت ۲۲۳) پارتی مانوی: 's = رسیدن. sdn = آمدن (Mir Man III p. 50-61) ظاهراً از همین ریشه است نعل: *«آسدن» چنانکه در ویس و رامین در معنای نام «خراسان» آمده است:

زبان پهلوی هر کوشناسد	خراسان آن بودکز وی خورآسد
خورآسد پهلوی باشد خور آید	عراق وبارس را زو خور برآید
خورآسان را بود معنی خورآیان	کجا زو خور برآید سوی ایران

(ویس ورامین. به تصحیح مجتبی مینوی ۱۷۱)

«بهمین معنی است āsaγ در لهجه بلوچی و āsīn در لهجه استرآبادی (گرگانی) که به معنی آمدن است. در لهجه بلوچی نیز āsān با کلمه rōš ترکیب یافته rōšāsān، یعنی برآمدن آفتاب. در زبان ارمنی: asan که از زبان ایرانی به عاریت گرفته شده نیز موجود است» (پور داود. هرمزدنامه ۳۹۵)

.....
۳- [- من] نیز مگرایم^۱

.....
و [ن]گرد[م]

.....
(هفت بند از میان رفته است)

..... ۱۱-

[] بگردد [در] بندگی

.....
اندوه^۲ بگیرد

..... ۱۲-

و در هر ژرفنا فرو خواهد رفت

..... هر چاشنی^۳

۱- گرایم: gr'y'n - گرویدن، گراییدن. از ریشه اوستائی var = گروانیدن به اعتقاد در آوردن، برگزیدن (از این ریشه است در فارسی: باور) بهلوی: varavitan. varavistan. garavistan. پارتی: gr'y (ماده مضارع) فارسی میانه ترفانی: wurraw. بهلوانی ترفانی: wurraw. آسی: ūrn. فارسی میانه زرتشتی: wurraw (درباره زبان آسی ۹۴ - بارتولومه ۱۳۶۰ - کنت ۲۰۶ - رایخلت ۲۵۹).

۲- اندوه: 'nd'g. بهلوی: andāg (فرهنگ مکنزی).

۳- چاشنی: č'sňyگ = طعم، مزه. از ریشه اوستائی čās (صورت دیگر آن čaš =

آموختن. čašan = آموزگار - بارتولومه ۵۸۳) بهلوی čāšnig و čašnigih =

چشائی (حس). بهلوی: čaštan = آموزاندن - فرهنگ زادسپرم) čašišn =

مزه، چشش. čašnik = چشیدن غذایی که در تشریفات مذهبی آماده می شود. ادویه ای

که برای خوشمزه شدن غذا پدان می افزایند (دکتر فرهوشی - فرهنگ بهلوی) فارسی:

چشیدن. چشائی (حس) چاشت، چشته خور - چاشکدان (= طرف طعام. برهان قاطع). ←

..... به تاریکی

انگد روشنان ۳- الف (بدون عنوان)

۱- چه کسی مرا نجات خواهد داد؟

→ در بعضی از لهجه‌های فارسی بجای گ در این کلمه s بکار می‌رود که می‌تواند یادآور Cas اوستائی باشد. از آن جمله در لهجه لارستانی: česeda = چشیدن. (احمد اقتداری. فرهنگ لارستانی).

پنج نوح طعم یا مزه به‌دنیای تاریکی تعلق دارد. نکا:

(حاشیه خانم بویس) W.B. Henning, B.S.O.A.S. xii. p.ss.

۱- نجات دهد: bwjyndyh = از ریشه اوستائی baog = نجات‌دادن، رهاکردن. فارسی

باستان: baug (در جزء دوم نام‌های خاص Bagabuxša و aθiyābaušna)

(کنت ۱۹۹ - رایخلت ۲۴۱) در اوستا: boxtar = نجات‌دادن (بارتولومه ۹۱۷) پهلوی:

boxtār = نجات‌دهنده پارتی bwxtn = نجات‌یافتن و bwxtg = آمرزیده، نجات‌یافته.

فارسی میانه زرتشتی buxtan. آسی (ایرونی) biydaæg (دیگوری) bujdæg = باز، در

مقابل بسته (در باره زبان آسی-۷۱) فارسی: بوختن = نجات‌دادن - باقیمانده در، چهار بخت

(صهار بخت): بختیشوع، بخت نرسی. ونیز، بوج در: کیان بوج (تاریخ طبرستان) بوز، در:

جان بوزی (ویس ورامین). سه بخت و پنج بوخت و هفت بوخت نیز اشاره به سه نیک (گفتار.

کردار. اندیشه) و پنج گانه و هفت امشاسپند است (پور داود - گاتها، ص ۹۰).

X فعل bwjyndyh ساخته شده است از ماده bwj = نجات‌دادن (bož) + →

.....
و برای من راهی^۱ خواهد ساخت؟

.....
۲- چه کسی مرا؛ راست خواهد کرد؟^۲

.....
به آن راه^۳.....
.....

(هشت بند از میان رفته است)

۱۱- برادران^۴ گریه می کنند^۵

→ endēh - یا endē - که برابر است با «ی» تمنائی در فارسی که قاعدتاً باید به این صورت ترجمه شود: «که مرا نجات دهی؟» و بهمین شکل است در مصرع سوم: خواهد ساخت: kryndyh. از ریشه kar = کردن، ساختن. فارسی باستان: kar سنسکریت: kr (کنت ۱۷۹ - بارتولومه ۴۴۴ - رایخلت ۲۲۵) + [h] - endē - = سازی.

۱- راه: pnd'n (مفرد) از اوستائی: panti از ریشه paθ فارسی باستان: paθi سنسکریت: panthan. انگلیسی جدید: path. (کنت ۱۹۵). یکی از صورتهای صرفی آن در اوستا: pantāno، تحول یافته بصورت pandān در آمده است (فارسی: پند) در گزارش پهلوی اوستا بجای آن rās = راه، آمده است. آلمانی: pfad (یادداشتهای گاتها ۱۱۲ - بارتولومه ۸۴۱ - رایخلت ۲۳۸).

۲- چه کسی مرا به راه راست خواهد برد؟- چه کسی مرا به راه راست بردی؟ (نگاه: یادداشت شماره ۱ صفحه ۲۵).

۳- راه: pnd'n (نگاه: یادداشت شماره ۱ ص ۲۱).

۴- برادر: br'dr. اوستا و فارسی باستان: brātar. سنسکریت: bhrātar. یونانی: φράτηρ. لاتین: frāter. از هند و اروپائی: *bhrāter (کنت ۲۰۰ - رایخلت ۲۴۴) فارسی میانه زرتشتی: brāt و brātar. فارسی میانه ترسانی: brād و brādar - ختنی: brātar. خوارزمی: βrōd. یغناپی: virod آسی: ærvad (درباره زبان آسی ۴۰) کردی: brā.

۵- گریه می کنند: brmynd. شاید از ریشه اوستائی bram بمعنی سرگردانی، سرگردان شدن (؟) (نگاه: رایخلت ۲۴۴ - بارتولومه ۹۷۱ و نیز: پورداود. یشتهاج ۲ - زامیاد یشت پاره ۳۴ ص ۳۳۶) پهلوی: barāmag = گریه، زاری (فرهنگ زاسپرم) brām = گریه، زاری (مکنزی) = brāmidan = گریه کردن. پازند: vārāmāt = گریه کند (فرهنگ مینوخرود) (و نیز نگاه: brm و brmg در Mir Man III p.52)

بی‌ارجی^۱نیرومندی^۲ قامت^۳

۱- بی‌ارجی: 'nrgyft'. مرکب از: a حرف نفی + n، صامتی که برای سهولت تلفظ مابین دو مصوت، می‌آید + arg = ارج + ēft -، پسوند سازنده اسم مصدر، رویهمرفته = بی‌ارجی، بی‌ارزشی.

arg، اوستا: arəg = ارزش. arəja = باارزش، گرانبها (درنام: arəjat-aspa ارجاسپ = [دارای] اسب گرانبها) (بارتولومه ۱۹۱ - نیز نگاه: پوردادو یشتهاج ۱ - ص ۲۸۴) سنسکریت: arhati (رایخلت ۲۱۸) پهلوی: arj - ارج (فرهنگ بندهش) arz (مکنزی) = arzānīg = با ارزش پرارزش (فرهنگ بند هش، مکنزی). فارسی: ارج، ارز، ارزش، ارزیدن، ارزان.

۲- نیرومندی: hynz'wryft. مرکب از: (hēn)hyn، پیشوند + z'wr، زور، نیرو (نگاه: یادداشت شماره ۱ ص ۱) + ēft - پسوند (نگاه: یادداشت شماره ۱ - همین صفحه)

۳- قامت: bšn'n = قد و بالا. پارتی bšn = شاخ درخت (Mir Man III 52) اوستا: barəšnav = بلندی، فارسی باستان baršan (کنت ۲۰۰ رایخلت ۲۴۳) از ریشه اوستائی: barəz (بارتولومه ۹۴۹) فارسی باستان: bard (از همین ریشه است نام خاص، بردیا) (کنت ۲۰۰).

پهلوی: bāšn (فرهنگ زادسپهرم - مکنزی) فارسی: «بشن، بمعنی قد و بالا باشد»
سهای بشن و بالای تو داره دل پردرد و میشم خیره بالا (برهان وحاشیه)

انگد روشنان ۳- ب

(بدون عنوان)

..... ۱-

..... به دوزخ^۱

..... بی‌مهر^۲ و بخشایش^۳

..... گذراندند^۴

۱- دوزخ: dwjx. اوستا dužanhu و daožahva، مرکب از: dōž = بدوزشت (نگاه: یادداشت شماره ۱ ص ۲) و: ax^v = زندگی از ریشه قوی ah. رویهمرفته =

زندگی بد. پهلوی dušax^v (فرهنگک بندهش). دربرابر: بهشت = بهترین [زندگی]
۲- مهر: rwd = ترجم، دلسوزی. شاید از ریشه اوستائی rud-ruδ = نالیدن، گریستن (یادداشت‌های گاتها ۵۹) raod (بارتولومه ۱۴۹۲). احتمالاً از همین ریشه است واژه «رود» فارسی، مجازاً بمعنی فرزندان.

از آن زمان که چشمم برفت رود عزیز کنار و دیده من همچو رود جیحون است (حافظ)

۳- بخشایش xšd: در ترجمه انگلیسی، این کلمه بمعنی ترجم، شفقت و بخشایش گرفته شده است، در Mir Man III p. 50 با همین املا بمعنی قدرت آمده (ناچار از ریشه (نگاه: یادداشت شماره ۲- ص ۷) xša[y])

۴- گذراند: wyd'ryndyy. از ریشه اوستائی tar = گذشتن. فارسی باستان tar، سنسکریت: tárati، لاتین: trāns. انگلیسی جدید: through بایشوند vi، فارسی باستان: vitar = عبور کردن. گذر کردن. (کنت ۱۸۶- بارتولومه ۶۳۹) سنسکریت: titarti (رایخت ۲۳۱).

فارسی میانه زرتشتی: witartan. آسی (ایرونی) tærjn (دیگوری) tærun (درباره زبان آسی ۵۰) پهلوی: widardan = گذشتن، عبور کردن. vidarg = گذر. معبر (واژه‌نامه مینوی‌خرد).

این فعل نیز از وجه تمنائی است (نگاه: یادداشت شماره ۱ ص ۲۰).

[از] مرز^۱ همه نواحی^۲

[دیدگاه]

دیده بانان هم پشت

(هفت بند از میان رفته است)

۱۰- که مرا

چه در زمان^۳ مرگ

۱۱- چه کسی مرا نجات خواهد داد؟

چه [آن] آماده شده است.

۱۲- چه کسی مرا نجات خواهد داد؟^۴

از هر

و آذر سوزان

و آن تنگی تباهی

(هشت بند از میان رفته است)

۲۱- خشم آوای آنان.

۱- مرز: wymnd. پهلوی vimand. بازند vimañd (واژه نامه مینوی خرد).

۲- ناحیه: zwnws. واژه دخیل از یونانی zon = ناحیه. انگلیسی جدید zone.

۳- زمان: jm'n. پهلوی: زمان zamān. زمانه، zamanak (مکنزی).

۴- نگا: یادداشت شماره ۱ ص ۲۰).

انگد روشنان ۳- پ

(بدون عنوان)

۱-

زیبائی^۲ نیست

۱- در متن حرف‌نویسی شده، بجای این کلمه *zydn'n* آمده است. مترجم انگلیسی (خانم بویس) در حاشیه توضیح می‌دهد که در متن اصلی نیز چنین بوده است. اما در سایر جاها، در متن حاضر، به درست *zynd'n* آورده شده است. بنابراین به نظر می‌رسد املای فوق، اشتباه نسخه‌نویس باشد.

۲- زیبائی: *hwcyhryft* - مرکب از سه جزء: *hu + ċihr + ěft*.

(۱) *hu* = خوب - اوستا: *hū* و *hu* فارسی باستان: *hu* سنسکریت: *su*، یونانی: *ἡ-γ-ης* (داشتن زندگی خوب - تندرستی) از هندواروپائی: **su* (کنت ۱۷۵ بارتولومه ۱۸۸ رایخلت ۲۷۸). در اوستا و فارسی باستان این واژه بصورت پیشوند فقط بکار می‌رود. و به همین شکل در بعضی واژه‌های فارسی نیز بجای مانده است از جمله: هژیر: (*+ ċiθra* = نژاد). هنر (مرد، مردانه = *+ nar*) هویدا، های، همایون و جز آنان... و نیز بصورت «خ» در واژه «خرم».

(۲) *ċēhr* = صورت، اوستا: *ciθra*. فارسی باستان: *ciça*، سنسکریت: *citra* (کنت ۱۸۴، بارتولومه ۵۸۷ - رایخلت ۲۳۵) در اوستا این واژه در اصل صفت است بمعنی هویدا و آشکار، که در گزارش پهلوی اوستا *pētāk* شده است و نیز در اوستا بمعنی اصل و نژاد بکار رفته در فارسی باستان نیز همین معنی اخیر را دارد. در پهلوی *ċihr* بمعنی صورت و (*ċihr(ag)* بمعنی اصل و بنیاد و گوهر است (مکنزی) در فارسی چهره و چهره بمعنی صورت بکار رفته است. در فارسی باستان در نامهای خاص: *airyaciça* (= آریان‌نژاد) و *ciçataxma* (= از نژاد نیرومند)، نام يك آساگارتی که علیه‌داروش قیام کرد. (کنت ۱۸۴).

(۳) *ěft* - : پسوند سازنده اسم معنی. بر رویهم = خوب چهری، زیبائی.

و هرگز پایانی وجود ندارد

۲-

از این زمین ترسناک

و آسمانهائی که فرو می‌افتند

۳- [مرا] راه بنماید

به آن زمین بی‌لرزش

آن قامت^۱ ارجمند^۲

(هفت‌بند از میان رفته است)

۱۱- [که] مرا خواهد برد؟

که، مرا، پیواز^۳ با مهربانی^۴

۱۲- چه کسی مرا [تند]درست^۵ خواهد کرد؟^۶

۱- قامت: bšn'n (نگا: یادداشت شماره ۳، ص ۲۲).

۲- ارجمند: 'rg'w (نگا: یادداشت شماره ۱ ص ۲۲).

۳- پیواز: pdw'c'h = پاسخ دهد، اجابت کند (نگا: یادداشت شماره ۳ ص ۱).

۴- مهربانی: rwdwr، از rud و پسوند var. (نگا: یادداشت شماره ۲ ص ۲۳).

۵- [تند]درست: drwst = سالم، تندرست. از اوستائی: drva، سنسکریت: dhruva

(رایخلت ۲۳۶) پهلوی drōst (واژه‌نامه زاد سپرم).

۶- متن qryndyh = کندی. صیغه تمنائی فعل، (نگا: یادداشت شماره ۱ ص ۲۰).

.....
..... چه او
.....

۱۳- که جدایم خواهد کرد
از این کالبد [.....]؟
و پوشاند برمن^۱
کالبدی نو؟^۲



۱- پوشاند: pdmwc'h. از مصدر pdmwxtn = پوشاندن (Mir Man III. 59)
مرکب از: pd، اوستا paiti (پیشوند) و ریشه maoc = پوشیدن. پهلوی:
patmōčan = پوشاک. ارمنی: patmučan:

(P. Horn; Grundriss der neupersischen Etymologie.
Strassburg) 1893. p. 994

(به نقل از: دکتر ماهیار نوایی، درخت آسوریک، فهرست واژه‌ها ۱۲۹).

۲- نو: nw'g. اوستائی: nava. سنسکریت: náva. فارسی میانه ترفانی: nōg فارسی
میانه زرتشتی: nōk. خوارزمی *nōc*ختنی: no. یغناپی: nawa آسی: (ایرونی)
nog (دیگوری): næwæg، سغدی nw'kw (درباره زبان آسی ۵۵- رایخلت ۲۴۸
بازتولومه ۱۰۴۴).

انگد روشنان - ۶

ششم اندام

انگد روشنان

(از اندامهای چهارم و پنجم فقط تعدادی کلمه و حرف باقی مانده است)

۱- و هنگامی که من این [سخن]ان^۱ را گفتم^۲

با جانی لرزان

دیدم^۳ نجات دهنده^۴ خود را

که پیشاپیش من می تابید.

۱- این [ان]ymyn: مرکب از: ym' بمعنی «این» (در فارسی بر سر واژه‌های: امروزه، امشب و امسال) و yn- علامت جمع (نگاه: یادداشت شماره ۱ ص ۲).
۲- گفتم: w'xtwm. از ریشه vak اوستائی، بمعنی گفتن، (نگاه: یادداشت شماره ۳ ص ۱) ساختمان این فعل، یعنی پیوستن شناسه (wm') به انتهای ماده فعل w'xt در پهلوی مخصوص افعال لازم است نه متعدی، بطوریکه در این جا دیده می‌شود. در افعال متعدی معمولاً شناسه مقدم بر ماده فعل می‌آید بدین صورت wmw'xt و بنظر می‌رسد که در افعال فارسی بطور کلی از ساختمان افعال لازم پهلوی تبعیت شده است در همین بند، مصراع سوم فعل dydwm نیز که متعدی است بهمین صورت بکار رفته ولی در مصراع نخست بند دوم برمی‌خوریم به شکل اصلی یعنی wmdyd. در ضمایر پیوسته (شناسه‌ها) که بدنبال افعال مختوم به صامت می‌آیند u برای سهولت تلفظ ظاهر می‌شود.

۳- دیدم: dydwm. از ریشه اوستائی (dā(y)، فارسی باستان: dī. سنسکریت: dhī = فکر کردن. (کنت ۱۹۱ - بارتولومه ۷۲۴) ماده مضارع این فعل در اوستا vaēnā. فارسی باستان: vaina سنسکریت: véda از هند و ایرانی: *yaid* از هند و اروپائی: *yaina* (کنت ۲۰۶).

۴- نجات دهنده: bwj'gr، از ریشه اوستائی baog. در پهلوی ترفانی: bwxtgyft = نجات یافتن، آمرزش (نگاه: یادداشت شماره ۱ ص ۲۰).

۲- دیدم، منظره^۱
 همه ناخدایان^۲ را
 که فرود آمدند با او
 تا جان مرا بیاریند
 ۳- چشم را برافراشتم^۳
 به نواحی آن کران
 و دیدم که نهان شده است
 همه مرگها بوسیله فرشته^۴
 ۴- و همه تبعایها

از من دور شدند
 و بیماریهای گران
 و رنج آن تنگیها
 ۵- منظره آنان نهان شد
 تاریکی ایشان گریخت

۱- منظره: dydyn، دیدار، منظر. از ریشه اوستایی (y) dā (نگ یادداشت شماره ۳ ص ۲۸).

۲- ناخدایان: n'w'z'n (نگا: یادداشت شماره ۵ ص ۱۵).

۳- چشم را برافراشتم: 'wm cšm pdr'z'd: در افعال متعددی شناسه قبل از فعل می آید: 'wm...pdr'z'd. فعل pdr'z'd از پیشوند pad و ریشه اوستایی rāz (نگا: یادداشت شماره ۱ ص ۹) پیشوند pad: اوستایی paiti. فارسی باستان: patiy یونانی: πoтi از هندواروپائی *poti و *proti* سنسکریت: prāti (کنت ۱۹۴).

۴- فرشته: fryštg = فرشته، فرستاده، رسول. از اوستایی fraēšta، مرکب از fra (پیشوند) -išta = اسم مفعول از iš از ریشه aiš = پیش فرستادن، جلوفرستادن (fraēš) فارسی باستان: aiš = فرستادن، سنسکریت: (preṣ) iṣ (کنت ۱۶۴، رایخات ۲۴۵).

و همه چهره [خدائی بود]

و بی‌همتا

۶- روشن

خوشایند و دوست داشتنی

و پر [از] شادی^۱

با همه اندیشه [های] من

۷- و با من، سخن گفت

با شادی، بی‌اندوه

و جان مرا برافراشت^۲

از گرانی‌های ژرف

۸- و [او] مرا گفت

بیا، ای جان! مترس

من^۳ اندیشه^۴ توام

۱- شادی: *s'dyft*. از ریشه اوستائی *šyā* و *šyāta*. فارسی باستان *šiyāta* بهلوی:

šād و *šādīh*. در بخشهای مقدم اوستا *šyāta*. در بخش‌های دیگر *šāta* و نیز

در فارسی باستان: *šiyāti* = خوشحالی. رفاہ و آسایش (همچنین آسایش پس از مرگ)

اوستای جدید *šāti* (= خوشی - شادی) لاتین: *quiētus*.

در نام ملکه هخامنشی، به ضبط یونانی: *παρὺ - θاریس* (کنت ۲۱۰ - بارتولومه

۱۷۱۶ - رایخلت ۲۷۴ - نیز نگا: فرهنگ مکنزی).

۲- برافراشت: *pdr'z'd*. از ریشه اوستائی *rāz*. فارسی باستان: *rād* = آراستن. بایشوند

pd، برابر اوستائی *paiti* (نگا: یادداشت شماره ۳ - ص ۲۹).

۳- من: *'z* (من در حالت فاعلی. Nom) اوستا: *azem*، فارسی باستان: *adam*

سنسکریت: *aham*، هند و اروپائی: **eǵhom*، (کنت صفحه ۳۸ و § 108 دیده شود)

یونانی *ἑγώ*. لاتین *ego*. (کنت ۱۶۶ - رایخلت ۲۱۹ - بارتولومه ۲۲۵).

۴- اندیشه: *mnwhmyd*. از ریشه اوستائی *man* = اندیشیدن (نگا: یادداشت

شماره ۱ ص ۲) منوهمید، با صفت «وزورگ = بزرگ» یکی از خدایان دین‌مانی نیز ←

مژده خوش امید^۱ [توام]

۹- وتویی [برای] تن^۲ من

پوشش^۳

که هراساند^۴ نیروهای [تاریکی را]

۱۰- من^۵ روشنائی توام^۶

→ هست. پس از آنکه «مهریزد» کار ساختمان جهان را به پایان می‌برد؛ «پسان» بزرگ بهشت جدید را می‌سازد تا نورهای پالک‌شده را در آنجا جمع کنند و این بهشت پس از پایان کار جهان به بهشت اصلی پیوسته می‌شود. در این حال جهان بی‌حرکت است و خورشید در میان آسمان قرار دارد. در این هنگام «پدر بزرگی» برای انجام بقیه کارهای جهان خدایانی دیگر به زندگی می‌خواند. «منوهمید» یکی از این خدایان است که در نوشته‌های فارسی‌مانوی «وهمن» نام دارد. وظیفه منوهمید یا وهمن نظارت مستقیم در کار پیامبرانی است که «پدر بزرگی» برای راهنمایی بشر، در زمانها و مکانهای مختلف می‌فرستد مانند «بودا» در هند، «زرتشت» در ایران، «عیسی» در دیارمغرب، و سرانجام «مانی» در وسط زمین - بابل - و برای ختم نبوت. این پیامبران وظیفه نجات روح را دارند و روح در آخرین مرحله رستگاری به «منوهمید» می‌رسد و به وسیله او به دنیای روشنائی راه می‌یابد. (برای تفصیل نگاه: تقی‌زاده، مانی و مانویت)

۱- امید. frmnywg. از اوستائی framanah، سنسکریت pramána، از ریشه اوستائی man = فایده داشتن. (رایخلت ص ۲۴۵ و ۲۵۱) فارسی میانه: prmyrn (نیز نگاه: Mir Man III p. 54).

۲- تن: tnb'r. بهلوی tnbhr (tanbahr) (فرهنگ مکنزی).

۳- پوشش: pdmwcn. (نگاه: یادداشت شماره ۱ ص ۲۷).

۴- هراساند: 'hr's'd از ریشه اوستائی θrah (نگاه: یادداشت شماره ۳ ص ۷) نیز ممکن است این فعل از ریشه اوستائی har آمده باشد بمعنی نگهداری و پاس داشتن. نگران بودن (بارتولومه ۱۷۸۷ - رایخلت ۲۷۷).

۵- من: 'z. (نگاه: یادداشت شماره ۳ ص ۳۰).

۶- hym = هستم. فعل مضارع اول شخص از ریشه ضعیف h. ریشه قوی این فعل ah است و فعلی که از آن ساخته می‌شود ahēm. (نگاه: یادداشت شماره ۴ ص ۷)

درخشان [از] باستان^۱

اندیشه کلان^۲ تو

و امیدواری کامل

(ده بند از میان رفته است)

۲۱- و توئی سخن^۳ من

و زین^۴ رز مگامی[-م]

که مرا از جنگ رهانید،

۱- باستان: *hsyng* = قدیم، ازل، باستان، کسی (یا چیزی) که از قدیم زمان بوده است و در سلسله خدایان مانوی لقب هرمزد، «مردهسینگ» است که «مرد قدیم» نیز گفته شده است.

۲- کلان: *kl'n* = بزرگ، بهتر و مهتر (برهان قاطع) لری: *kalein* در فارسی: *kalūn*، بیرجندی: *kalān* (حواشی برهان) کردی کرمانشاهی: *kaleŋ*.

۳- سخن: *sxwn* از ریشه اوستائی: *sah* = گفتن، آگاهانیدن. فارسی باستان: *θah*. سنسکریت: *śāsati*. لاتین: *cēnsēt* هند و اروپائی **kens* (کنت ۱۸۸۰). بارتولومه (۱۵۷۸) پهلوی: *saxwan* (فرهنگ مکنزی)، *saxōn* و *saxʷan* (واژه نامه بند هش) *saxon* (واژه نامه مینوی خرد) فارسی: سخن، سَخُون، سَخْن، سَخْن. در دستنویس های فارسی تا قرن پنجم ضبط «سخون» دیده می شود (نگاه: «تفسیر قرآن پاک» عکس نسخه خطی و چاپ حرفی آن، به تصحیح علی رواقی. ونیز: «بخشی از تفسیری کهن» به تصحیح محمد روشن. هر سه از انتشارات بنیاد فرهنگ (ایران)، در شاهنامه فردوسی جز در یک دو بیت مشکوک، در تمام موارد، هر جا که این واژه در قافیه قرار گرفته «سخن» - به ضم خ، خوانده می شود که با کلماتی نظیر «بن» و «کن» هم قافیه شده است. (نگاه: داستان رستم و سهراب، به تصحیح مجتبی مینوی. چاپ بنیاد شاهنامه فردوسی. ص ۹۵).

۴- زین: *zyn*. از اوستائی: *zaēna*. سنسکریت: *hetay* (رایخلت ۲۷۱) پهلوی: *zēn* (فرهنگ مکنزی). در واژه «زندان» به معنی «انبار سلاح»، جزء اول و در واژه «تبرزین» جزء دوم همین واژه است (پور داود، زین افزار) ارمنی: *zini* به معنی سلاح و *zinvor* به معنی جنگاور (احتمالاً از فارسی: زین ور = سلاح دار) (فرهنگ پهلوی آبراهامیان) پازند: *zīn* (واژه نامه مینو خرد).

و [از] همه بزهکاران^۱، بتمامی.

۲۲- من درفش^۲ برافراشته توام

و نشانی ازلی

.....
همه کردارها^۳

..... ۲۳-

لرزش دریابد

جان

(بندهای ۲۴ تا ۳۱ یا بکلی از میان رفته یا تنها حروف وواژه‌هایی

از آنها بجا مانده است)

۳۱- نابود خواهم کرد و خواهم کشت^۴

آنانرا [.....]

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱- بزه: bzk. پهلوی: bazag (واژه‌نامهٔ بند هش) بزهکار: bzkr (نگاه: Mir Man (III p. 53

۲- درفش drfš (نگاه: یادداشت شماره ۱ ص ۱۵).

۳- کردارها: qyrdg'n (= کردگان)، کرده‌ها، اعمال. از ریشهٔ اوستایی: =kar ساختن، ایجاد کردن، آفریدن. فارسی باستان: kar سنسکریت: kr (رایجالت ۲۲۵ - کنت ۱۷۹ - بارتولومه ۴۴۴) پهلوی: kardār. kardan (مکنزی).

۴- خواهم کشت: 'wjn'n. از ریشهٔ اوستایی: gan, jan. سنسکریت: han, از هندو- اروپایی: *guhen (کنت ۱۸۴) (نیز نگاه: یادداشت شماره ۱ ص ۶۲).

همه دیوان^۱

که به هر
.....

۳۲- و بر تو گشایم

هر بندستان

و دورکنم از تو

هر زخم و دشواری^۲

۳۳- و ترا بیرون آورم از آن

شکنجه

و از هر جنگ

جاودانه نترسی

۳۴- و رنج

به

۱- دیو: *dyw*. اوستا: *daēva*. فارسی باستان: *daiva*. سنسکریت: *déva*. یونانی: *zeus*.

لاتین: *deus*. فرانسه: *dieu*. هند و اروپائی: *deivo** (کنت ۱۸۹).

در میان اقوام هند و اروپائی دو گروه از خدایان پرستش می شده‌اند. گروه *asura*

و گروه *daēva*. در قسمت متأخر ریگ ودا، کتاب مقدس هندیان، گروه دوم جنبه الهی

به خود گرفته و گروه اول بصورت ارواح شریر درآمده‌اند. در ایران این تحول در جهت

عکس صورت گرفته؛ *daēva* روح پلید و اهریمنی شده و *asura* (در ایرانی: *ahura*)

صفت خدائی یافته است (به تفصیل نگاه: مقاله دکتر ج. پ. آسموسن تحت عنوان

«اصول عقاید و اعتقادات دیانت زرتشتی». از کتاب: دیانت زرتشت. ترجمه: فریدون

وهمن. چاپ بنیاد فرهنگ. ص ۱۰۴) اکنون در همه زبانهای هند و اروپائی (جز زبان

فارسی) این نام، مفهوم الهی و خدائی خود را حفظ کرده است.

۲- دشوار: *dyjw'r*. در فارسی بصورت «دشخوار» هم آمده است مرکب از *duš* یا

duž (نگاه: یادداشت شماره ۱ ص ۲). و واژه «خوار» از اوستائی *xvaθra* = خوار

آسان.

و [از] هر ویرانی

(۳ بند از میان رفته است)

۳۸- و به

.....

و به آذر

.....

۳۹- و همه نیروهای [تاریکی]

.....

از ایشان^۱

.....

۴۰- و توئی

.....

.....

.....

(یک بند از میان رفته است)

۴۲- و ترا - ای دوست!^۲

- زیبایی^۳ درخشان^۴ چهر^۴ من! -

۱- از ایشان: 'zyš'n

۲- دوست: fry'n. از ریشه اوستائی: frāy = دوست داشتن. ستودن. خشنود کردن (بارتولومه ۱۶۱۶) از همین ریشه است صفت: frya (مؤنث: fryā) = دوست (رایخلت ۲۴۷). پهلوی: fryān (در نام: یوشت فریان) با پیشوند ā بصورت āfri و از همین ریشه است در اوستا: āfrīna. فارسی: آفرین.

۳- زیبایی: hucyhryft. (نگاه: یادداشت شماره ۲- ص ۲۵) اوستا: huciθra = خوب چهر. خوب نژاد.

۴- چهر: cyhrg = نژاد. (نگاه: یادداشت شماره ۲- ص ۲۵).

از آنها به در خواهم برد

و از همه زندان[ها]

۴۳- من ترا رهائی دهم

از هر تباهی

و از هر زخمی

- جاودانه^۱ - رهائی دهم

۴۴- و همه پلیدیها^۲ و ناپاکی‌ها را

که بر تو گذشته است

از تو خواهم زدود

به [وسیله] روشنائی رسا

۴۵- و [ترا] از دریاها^۳ ژرف

که در آن غرقه شده‌ای^۴

آزاد^۵ می‌کنم. از آن،

و از همه موجهای [آن].

۱- جاویدان: j'wyd'n = جاودانه. اوستا: yavaētāt. از مادهٔ yava از ریشهٔ yu =

جاودان (یادداشت‌های گاتها ۲۵ و ۳۶۴ رایخلت ۲۵۵).

۲- پلیدی rymny = ریمنی، از ریشهٔ اوستائی rī = ریدن (خود این کلمه نیز از آن

است) پهلوی: rēman بمعنی پلیدوچرک و کثیف و rēmanīh بمعنی پلیدی. در فارسی

ریم‌وریمن. و نیز جزء اول واژه‌های: ریمان = زنگ آهن و، ریمانج یا ریمانگ =

بیرون کشنده کثاف و پلیدی (دودآهنج = دودکش). (زبان آسی ۹۷، بارتولومه

۱۵۱۱) و نیز (نگا: یادداشت شماره ۲- ص ۱۵).

۳- دریا: zryy (نگا: یادداشت شماره ۴- ص ۴). این شکل، گونه‌ای است از Zryh

۴- غرقه: nx'b احتمالاً این واژه با واژه «خفه» در فارسی بی‌ارتباط نیست در صورت

صحت، باید ni را پیشوند بحساب آورد.

۵- آزاد: 'z'd اوستا: azāta. سنسکریت: asthi

(بارتولومه ۲۱۱). (نیز: 'z'd: 47 Mir Man III p.)

..... ۴۶

..... که در تو

.....

و دل‌تنگی

..... ۴۷ - و ترا

.....

..... دور می‌کنم

.....

..... ۴۸

..... تو، اندام

..... درمان^۱ کامل

..... ۴۹ - من تو را نجات خواهم داد

از همهٔ بیماریها،

و از همهٔ تنگی‌هایی

که تو از آنها گریستی

..... ۵۰ - و بیش^۲ به دست بزه‌گر

رهایت نخواهم کرد

۱- درمان: *bzyškyft*: پزشکی، از اوستائی: *baēšaza* = درمان، شفا دهنده، علاج. سنسکریت: *bhesajá*. (رایخلت ۲۴۱ - بارتولومه ۹۱۴) پهلوی: *bazišk* = بزشك (درخت آسوریک ۴۹) *bēšāz* = درمان بخش، شفا دهنده. *bēšazēn* = درمان، علاج. *bēšāzišn* = درمان کردن (فرهنگ مکنزی) فارسی: بزشك (برهان قاطع) = بزشك.

۲- بیش: *ms* = دیگر.

چه، [نو] مرا خویشی

براستی^۱، جاودانه.

۵۱- و توئی گنج^۲ [من]

و سرور ارجمند^۳ من

و مرواریدی^۴ [که هست]

زیبائی همه ایزدان^۵

۵۲- و منم، راستی

۱- براستی: pd - r'styft واژه rāst از ریشه اوستائی rād = آماده بودن. فارسی باستان:

rād = آراستن، آماده کردن. rāsta صفت است از این ریشه، به معنی آراسته و آماده

و پرداخته. در فارسی: «راست». با پیشوند ā، آراستن (بارتولومه ۱۵۲۰) اوستا:

rāšta، فارسی باستان: rasta فارسی میانه زرتشتی: rāst (درباره زبان آسی ۵۲).

۲- گنج: ng'n = دفينه، گنج پنهان. پهلوی: nigān (فرهنگ مکنزی) شاید: نگین؟

(نکا: Mir Man III. p. 58) در يك متن مانوی این واژه همراه با gzn = گنج

بکار رفته است (نکا: همان مأخذ، ص 32).

۳- ارجمند: frg'w. مرکب از: fra (پیشوند) و: rg'w، از: arg =، ارج ارزش (نکا:

یادداشت شماره ۱ ص ۲۲) در ترجمه انگلیسی این واژه «گنج» آمده است ولی ما

ترجیح دادیم به جای آن «ارجمند» بکار بریم.

۴- مروارید: mwrgr'ryd. واژه دخیل از یونانی.

۵- یزدان: yzd'n. از ریشه اوستائی: yaz = پرستیدن، ستودن. فارسی باستان: yad

سنسکریت: yaj و نیز دراوستا: yasna، سنسکریت: yajna. پهلوی: yazišn =

ستایش، پرستش. (پور داود، یشتهاج ۱ ص ۲۳ و بعد) از همین ریشه است:

yašti (= یشتها، بخشی از اوستا) و yasna (z قبل از t میشود & و قبل از n

میشود s) (یسن، بخش دیگری از اوستا که سرودهایی درستایش ایزدان و امشاسپندان

است) (کنت ۲۰۴ بارتولومه ۱۲۷۴ رایخلت ۲۵۵) پهلوی: yaštan = ستایش کردن.

دعا خواندن. yz = خدا، ایزد (واژه نامه مینوخرد) از همین ریشه است در فارسی:

چشن. واژه «یزدان» جمع «یزد» در فارسی به صورت مفرد پذیرفته شده و به معنی

«خدا» بکار می رود و نیز به شکل «ایزد» و به همان معنی. نام شهر «یزد» نیز از این

ریشه آمده است.

که براندام تو کشت شده‌ام.

و قامت روح [تو]،

شادی اندیشه^۱ تو

۵۳- و تویی محبوب^۲ من

عشق^۳ اندام [سهای من]

و اندیشه مردانه^۴

گوهر^۵ اندامهای من

۵۴- و منم روشنائی

همه وجود تو

روح برین تو

و بن زندگانی^۶.

۵۵- و از پاکی اندام من

فرو افتادی از آغاز

به مفاکهای تاریک

۱- اندیشه: mnwhmyd (نگ: یادداشت شماره ۴ ص ۳۵).

۲- محبوب: fry'n == دوست (نگ: یادداشت شماره ۲ ص ۳۵).

۳- عشق: frhyft، از ریشه اوستائی: frī (نگ: یادداشت شماره ۲ ص ۳۵).

۴- مردانه: nr = مرد، نر، با قدرت، توانا. اوستا: nar. فارسی باستان: nar.

سنسکریت: nar. یونانی: ανήρ. لاتین: ner-ō (کنت ۱۹۳).

۵- گوهر: cyhrgr = نژاد. گوهر. اصل (نگا - یادداشت شماره ۲ ص ۲۵).

۶- زندگانی: jywhr (zēwahr) در پهلوی ترنانی ز همه جا Z تلفظ می‌شود (مگر بعد

از m و n) از ریشه اوستائی: ji = زندگی و jva = زنده، فارسی باستان: jiv = زندگی،

jīva = زنده، سنسکریت: jīvati = زندگی و jīva = زنده (بارتولومه ۶۰۹ -

رایخلت ۲۳۵ کنت ۱۸۵) از همین ریشه است واژه «جیوه» که بصورت «ژیوه» هم

آمده است. (معرب: زیبق، زیبقم در گوش کن تا نشنوم. یا درم بگشای تا بیرون

روم. سعدی) پشتو: zavandūn = زنده.

و روشنائی آنان شدی.

۵۶- و به [وسیله] تو بسته شد دیهیم^۱

بر همه دشمنان^۲

و تسلط آشکارا شد

به زمان حکومت ستم^۳

۵۷- و بخاطر^۴ تو

بود، جنگ ولرز

به همه آسمان [ها]

و پل^۵ های [همه] زمین ها

۱- دیهیم: *dydym*. واژه دخیل از یونانی: *diadema* و آن در اصل ریشه یا نواری بوده است که برگردتیار (تاج، افسر) پادشاه ایران بسته می شد. در فرانسه: *diadème* = تاج (حواشی برهان قاطع).

۲- دشمنان: *dwšmnyn* (نگاه: یادداشت شماره ۱ ص ۲).

۳- حکومت ستم: *xšyndyft*. از ریشه اوستائی *xša(y)* = قدرت، توانائی. مرکب از: *axšēnd* = شاهزاده (نگاه: یادداشت شماره ۲ ص ۷) + *ēft* - (پسوند). این واژه را می توان «زورگری» ترجمه کرد و ما آنرا به «حکومت ستم» برگرداندیم.

۴- بخاطر: *wsn'd*. = برای، را - در لغت فرس اسدی طوسی «وسناد» بمعنی «بسیار» گرفته شده و این بیت شاهد آورده شده است: «امروز به اقبال تو ای میرخراسان - هم نعمت و هم روی نکودارم وسناد» در فرهنگهای دیگر هم همین معنی آمده است و پیداست که ماخذ آنان نیز لغت فرس بوده است. آقای دکتر ماهیارنوبی واژه عامیانه «واسی»، [واسه] *wāsey* را دگرگون شده همین واژه می دانند بدین شکل:

wasnād < *wasnāy* < *wāsnay* < *wāsay*

(نگاه: لغت فرس. چاپ دبیرسیاقی ۴۶-۵۰. درخت آسوریک ۴۱-۴۰ و فهرست واژه های

کتاب اخیر ص ۱۱۲).

۵- پل: *pwrt*. از ریشه اوستائی: *par* = گذشتن. عبور کردن. فارسی باستان: *par*

(بارتولومه ۸۵۱ - رایخلت ۲۳۸ - کنت ۱۹۵) اوستا: *parətu* = پل و نیز چنین

است واژه: *pəšu* (تبدیل گروه صامت *rt* به *š*) که در گزارش پهلوی اوستا بجای آن ←

۵۸- و بخاطر تو [بود که]

ناخستند و شتافتند

همه نیروهای [تاریکی]

روی

۵۹- و بخاطر تو

بسته شد

و همه نیروهای [تاریکی]

و

۶۰- و بخاطر تو

.....

دیهم باز گرفته شد.

.....

۶۱- و بخاطر تو تابید [ند]

و هویدا شدند فرشتگان^۲

که روشنائی برین را بنمایند

→ puhل آمده است (نگاه: یادداشت‌های گاتها ص ۳۵۳) پازند: puhال. در پهلوی به معنی پادافراه و عقوبت نیز آمده است (واژه‌نامهٔ مینوی‌خرد). شاید مناسبت این معنی، بکار رفتن آن در موارد بسیار همراه با واژهٔ چینود - činvaṭ در اوستا باشد که گذشتن از روی آن تعیین‌کننده پادافراه و عقوبت است.

۱- تابید: t' b' d. از ریشه اوستائی: tap. سنسکریت: tāpati. و نیز از این ریشه در اوستا: tafsa و tafnav (تب) (بارتولومه ۶۳۱-۶۳۱ رایخت ۲۳۱) از همین ریشه است در پهلوی: tap = تب. tabih = گرمی، حرارت. tābišn. = گرمی. تابش (واژه‌نامهٔ زادسپرم) فارسی: تابیدن. تب. تابه. تفت، تفتن، تفته، تفتش و جزء دوم «آفتاب».

۲- فرشته: fryštg = رسول. فرستاده، پیغامبر (نگاه: یادداشت شماره ۴ ص ۲۹).

و بن تاریکی را آشکار کنند.

۱-۶۲. خدایان^۱ به خاطر تو

پیش آمدند و آشکار^۲ شدند

و مرگ^۳ را فرو افکندند

و تاریکی را اوژد[ند]^۴

۱- خدایان: bg'n. فارسی باستان: бага = خدا. اوستا: baγa. سنسکریت: bhága یونانی θάγος. از هند و اروپائی bhago* (کنت ۱۹۹ - بارتولومه ۹۲۱ - رایخلت ۲۴۲). اسامی زیر در فارسی باستان، در ترکیب با این واژه ساخته شده است: bagabuxša. یونانی: مگابوزس - درزبانهای اروپائی: مگابیز، که به املاهای اخیر در بسیاری از ترجمه‌های فارسی از کتابهای اروپائی آمده است (نگاه: ایران باستان، پیرنیا، فهرست اعلام) یکی از همدستان داریوش در قیام علیه گئومات مغ. و bagābigna نام یک پارسی - پدر «هیدارنه» و نیز: bāgayādi. نخستین ماه سال شماری هخامنشی برابر مهرماه زرتشتی (کنت ۱۹۹).

در فارسی به شکل «بی» در «بیستون» (اصل: بغستان) و «بیدخت» و [بیر] بیان (نگاه: اولین جلسات سخنرانی و بحث درباره فردوسی - خطابه آقای دکتر مایارنوبی - ص ۱۸۶) و نیز «فغ» در فغفور (= بغفور، لقب امپراطوران چین در شاهنامه فردوسی) فغستان (= حرمسرا).

۲- آشکار: 'gs = پیدا. از ریشه اوستائی: kas = دیدن. فارسی باستان: kaθ* در فارسی همراه با پیشوند: نگاه - آگاه. خوارزمی: skās = نگاه کردن. سفدی: kas* = نگاه کردن. angas = چهره، دیدار. ختنی: kāsā = بررسی کردن. آسی: kæs = نگاه کردن (درباره زبان آسی ۷۶-۷۷، بارتولومه ۴۵۹).

۳- مرگ: mrn. از ریشه اوستائی: mar. فارسی باستان: mar. سنسکریت: mriyāte لاتین: moritur. از هند و اروپائی: mer* (کنت ۲۰۲ - رایخلت ۲۵۱ - بارتولومه ۱۱۴۲). بهلوی: marg = مرگ (واژه نامه بندهش) maranjēnīdār = مرگ آور maranjēnīdan = میراندن، کشتن. از این ریشه در فارسی: مرگ، مردن، مرد، مردم، مار، بیمار، مرداد (تلفظ اصلی: امرداد).

۴- اوژد[ند] wjd' مصدر: wjdn'، از ریشه اوستائی jan و gan. سنسکریت: han از هند و اروپائی: guhen* (کنت ۱۸۴ - رایخلت ۲۲۶ - بارتولومه ۴۸۷ - ۴۹۰) از -

۶۳- و توئی، رستگاری

که برزووار [است]

و نشان روشنائی

که تاریکی را می‌گریزاند

۶۴- و من، آمدم

که از بزه‌گر [ان، ترا] برهانم

از درد، تندرست کنم

شادی به دل^۱ توکنم.

۶۵- و هرچه از من خواهی

ترا دهم

و نوکنم [جای] آرام ترا

در شهریاری^۲ بلند

این ریشه در فارسی باستان: *jan'tar* = کشنده. سنسکریت: *hantār*. (کنت ۱۸۴)

پهلوی: *ōzadan* و *ōžadan* (فرهنگ واژه‌های بندهش) فارسی میانه ترفانی: *'wzd*

و *'wzn* (واژه‌نامهٔ مینوی خرد) فارسی: اوژن (در ترکیب شیراوژن).

۱- *br̥z* وار: *bwrzw'r* = بلند مرتبه، متعال. از ریشه اوستائی: *barəz*، سنسکریت:

barhaya = بلند، فارسی باستان *bard* (در نام: بردیا *Bardiya*) (رایخلت ۲۴۳

کنت ۲۰۰ - بارتولومه ۹۴۹) فارسی: «برز، بلندی بود. عنصری گفت: «فروگوتند

آن بتانرا به گرز - نه‌شان رنگ‌ماند و نه فرونه برز» (لغت فرس) و نیز جزء دوم «البرز»

۲- دل: *(zyrd)* (نگاه: یادداشت شماره ۱ ص ۸).

۳- شهریاری: *šhrd'ryft*. مرکب از: شهر *šahr*، اوستائی: *xšaθra*. فارسی باستان:

xšaça. سنسکریت: *kṣatrá* از ریشهٔ فارسی باستان: *xšay* (بارتولومه ۵۴۲ و مابعد

کنت ۱۸۱ - رایخلت ۲۲۸) و *dār* از اوستائی: *dar* = داشتن، دارا بودن. فارسی

باستان: *dar* = نگاهداشتن. سنسکریت: *dḥr*، از هند و اروپائی: **dher* (کنت ۱۸۹

بارتولومه ۶۹۰) *+ēft* - پسوند سازندهٔ اسم مصدر.

توضیح: صامت *d* در فارسی باستان و اوستا چنانچه در وسط کلمه قرار گیرد در پارتی

بجای می‌ماند ولی در پهلوی و فارسی به *y* بدل می‌شود. اوستائی *xšaθra - dāra* پهلوی:

šahryār. در پهلوی مانوی نیز شهریار آمده است.

۶۶- و در پیش تو گشایم

در، به همه آسمان [ها]^۱

و هموارکنم^۲ راه ترا

بی ترس و بیم

۶۷- و ترا با توانائی می گیرم

و با عشق^۳ در آغوش می کشم

و به خانه ات رهنمائی می کنم،

خانه ای خجسته^۴

۶۸- و آن پدر^۵ ارجمند را

۱- آسمان: 'sm'n اوستا: asman. فارسی باستان: asman. سنسکریت: ásmán.
یونانی: ακμων (= سندان) از هند و اروپائی: *akmen/mon احتمالاً هم ریشه با:
asan (= سنگ) جزء اول نام: asagarta (= قسمت غربی شاهنشاهی هخامنشی،
احتمالاً کردستان) از: asa[n] = سنگ، + garta* = غار (سنسکریت: garta)
رویه مرفته: [سرزمین] غارهای سنگی. یاب به احتمال ضعیف از: asa (فارسی باستان =
اسب، در برابر واژه مادی aspa) + garta = گردونه. رویه مرفته [سرزمین]
اسب های گردونه کش (نگا: کنت ۱۷۲ - بارتولومه ۲۰۷ - رایخلت ۲۱۹ ذیل asan
و asmana).

۲- هموار: nmr اوستا: namra، از ریشه nam بمعنی، خمیدن خم شدن، سنسکریت:
námate (رایخلت ۲۴۸ - بارتولومه ۱۰۴۱) پهلوی narm (فرهنگ مکنزی)
فارسی: نمیدن = میل کردن، توجه کردن در فرهنگ جهانگیری این شعر مولوی برای
واژه «نمیدن» شاهد آورده شده است:

وقت مرگ و درد آنسوئی نمی چونکه دولت رفت خوانی اعجمی

(یادداشت های گاتها ۲۷۲) در فارسی واژه «نماز» از ریشه فوق باقی مانده است.

۳- عشق: frhyft، از ریشه اوستائی: frī (نگ: یادداشت شماره ۲ ص ۳۵).

۴- خجسته: frydg از ریشه اوستائی: frī (نگ: یادداشت شماره ۲ ص ۳۵).

۵- پدر: pydr. اوستا: pitar. فارسی باستان: pita و pitar. سنسکریت: pitár
یونانی: πατηρ، لاتین: pater، از هند و اروپائی: *pater (کنت ۱۹۷). فارسی
میانه ترفانی: pid؛ pidar فارسی میانه زرتشتی: pit. pitar. ختنی: pie، آسی:
(ایرونی) fid (دیگوری) fidæ (درباره زبان آسی ۳۶-۲۲).

جاودان، بتو نمایانم^۱

و ترا با جامه پاک

به پیشگاهش^۲ برم

۶۹- و آن مادر^۳ روشن [را]

به تو نمایم

وجاودان، شادباش

به شادی ستوده^۴

۷۰- و بر تو آشکار کنم

برادران^۵ کرفته کار [را]

..... ارجمند

که پر[ند] از شادی^۶

۱- نمایانم: nm'y'n، نشان خواهم داد، از ریشه اوستایی [y]ma = اندازه گرفتن
سنجیدن. با پیشوند «ni» = نمودن، (با پیشوند ā، آمودن. آمدن با پیشوند fra،
فرمودن) فارسی باستان: [y]ma، اندازه گرفتن، سنجیدن (درباره زبان آسی ۹۵) پهلوی
nimūdan (فرهنگ مکتزی).

۲- پیشگاه: prw'n. در یادگار زریران parwāngāh بمعنی تخت پادشاهی آمده است
(متن های پهلوی، جاماسپ اسانا، بمبی ۱۸۹۷ ص ۶).

۳- مادر: m'd، اوستا: mātar فارسی باستان: mātar سنسکریت: mātara. یونانی:
μᾶτηρ. لاتین: māter از هندواروپایی: *māter* و *māter* (کنت ۲۰۱) فارسی
میانه زرتشتی: mātar، māt. فارسی میانه ترفانی: mādar، mād. ختنی:
mātar، خوارزمی: māda، سغدی: māt، آسی: (ایرونی) mad، (دیگوری)
mad (درباره زبان آسی: ۴۹-۱۷).

۴- ستوده: 'st'w'dg. (نگا: یادداشت شماره ۲ ص ۳).

۵- برادر: br'dr (نگا: یادداشت شماره ۴ ص ۲۱).

۶- شادی: š'dyft (نگا: یادداشت شماره ۱ ص ۳۰).

۷۱- و جاودان مانی^۱

به شادی، با آنان

نزد همه گوهران^۲

و خدایان ستوده

۷۲- و ترس و مرگ

[تا] جاودان، فرا نرسد

و نه، ویرانی،

تنگی و پریشانی^۳.

۷۳- ترا آرامش باشد

در جایگاه رستگاری^۴

با همه ایزدان

و ماندگان^۵ [دیبار] آرامش^۶

(پایان ششمین اندام)

۱- مانی: m'n'h از ریشه اوستائی: man = ماندن. فارسی باستان: man، یونانی:

μevω. لاتین: māne-o، از هند و اروپائی: *men (فکر کردن)، از همین ریشه است

دراوستا: māniya = خانواده. dēmāna (گاتها) و nmāna (اوستای متأخر) =

مسکن. سنسکریت: dāma = خانه، (کنت ۲۰۲، رایخلت ۲۵۱، بارتولومه ۱۱۲۴)

پهلوی: mān = خانه، فارسی: مان. جزء دوم واژه: خانمان.

۲- گوهران، مقصود از گوهران، عناصر نوری هستند که جهان روشنی را تشکیل می دهند.

۳- پریشانی: 'xš'dyft (= ناشادی) از a حرف نفی + x (?) و sādēft = شادی.

۴- رستگاری: bwxtgyft، (نگاه: یادداشت شماره ۱ ص ۲۰).

۵- ماندگان = ساکنان (برای ریشه این واژه نگاه: یادداشت شماره ۱ همین صفحه).

۶- آرامش: r'myšn. از اوستائی: rāman، از ریشه: ram = آسودن. با پیشوند

«ā»، āram فارسی: آرام- آرامش. فارسی باستان: ram (درنام: Ariyāramna،

نیای بزرگ داریوش) سنسکریت: rāmayati (کنت ۶. ۲، رایخلت ۲۵۵- بارتولومه

۱۵۱۱) پهلوی: rāmišn، پازند: rāmišn (فرهنگ مینوی-خرد).

انگد روشنان ۷-

هفتم اندام
انگد روشنان

۱- بیا، ای جان^۱

و بیش، مترس

مرگ، فرو افتاد^۲

و بیماری از میان رفت.

۲- و پایان گرفت پیمان^۳

روزهای آشفته

و وحشت آن سپری شد

با میخ‌های^۴ آذرین^۵

- ۱- جان: gy'n، از ریشه اوستائی gay (بارتولومه ۵۰۲) (صورت دیگر، ji) (نگاه: یادداشت شماره ۶ ص ۳۹) در پهلوی از ریشه जि آمده zan (واژه‌نامه زادسیرم) و از آن است zindagīh، پازند: zīndai (واژه‌نامه مینوخرد)، از ریشه gay دراوستا: gaēθa. فارسی باستان: gaiθa. پهلوی gēhān و gētik فارسی: گیهان، کیهان، جهان ونیزگیتی. از هند و اروپائی: *gūei (کنت ۱۸۲ و ۱۸۵ ذیل jiv - رایخلت ۲۳۰) کردی: gyān
- ۲- فرو افتاد: kft. پهلوی: kaftan. پازند kaftāstāt (= افتاده است) فارسی میانه ترفانی: kpt (واژه‌نامه مینوی خرد - فرهنگ مکنزی) کردی: kaften = افتادن
- ۳- پیمان: pdm'n، از: pad، اوستا: paiti، فارسی باستان: patiy (پیشوند) + man از ریشه اوستائی [mā]y (نگاه: یادداشت شماره ۱ ص ۴۵).
- ۴- میخ: myg. اوستا: maēya. سنسکریت: meghā، پهلوی: mēγ. آسی (ایرونی): mīγ (دیگوری) meγæ. ختنی mayu (بارتولومه ۱۱۰۴ - رایخلت ۲۵۰، درباره زبان آسی ۲۶).
- ۵- آذر: 'dwr. اوستا: ātar و āθr فارسی باستان: ātar (صامت r در فارسی میانه، بعد از حروف لبی p و b و گاهی حروف t و v به ū تغییر می‌یابد: āθr) ādūr، در غیر اینصورتها بدل به er می‌شود. کلمه آذر فارسی از ātar آمده است.

۳- بیا، ای جان

و فراز چم

و آرزو^۱ میباشد

برکده^۲ دشواری

۴- که همه تباهی [است]

و رنج مرگ

و خود رانده شدی

از آراه [جای] اصلی [- ت]

۵- و همه تنگی [ها]

که، در دوزخ تحمل کردی

برای آن، [دگرگون] گشتی

از آغاز^۳ و ابتدا

۶- باز همه، بیا

به شادی، بی اندوه

۱- آرزو: 'wrjwg' احتمالاً از ریشه اوستائی ar به معنی بخشیدن و بهره رساندن و بر خوردار کردن. (یادداشت‌های گاتها ۱۰، رایخلت ۲۱۸) صورتهای دیگر این واژه aši و aši و iš = درخواستن، خواستار بودن، آرزو داشتن. پهلوی: ārzōg (واژه نامه زادسپرم).

۲- کده: kdg = خانه، اوستا: kata، = خانه کوچک، اطاق کوچک. (رایخلت ۲۲۵) پهلوی: kadag، پازند: kada (واژه‌نامه مینوی خرد) فارسی: کده و کد، در آتشکده، کدخدا، کدبانو. لهجه تالشی ka = خانه.

۳- از آغاز: pd nwx، (nwx = آغاز، اول. ابتدا)

به آرامی میاسا^۱
 در آرام[جای] مرگ
 ۷- باز مگرد و مبین
 چهره تن‌ها [را]^۲
 که خفته‌اند، به دشواری
 آنان با دوستانشان
 ۸- بنگر^۳، که باز میگردند
 به همه باززائی‌ها^۴
 و به همه رنجها
 و زندانهای خفقان‌آور^۵

۱- میاسا: m'sy'h. از: ma: = حرف نفی و sy'h از ریشه اوستائی: sāy به معنی «آسودن» سنسکریت: asáyata (رایخلت ۲۶۸) بهلوی āsūdan (واژه‌نامه مینوی خرد) فارسی: آسودن. آسایش.

۲- تن‌ها: tnb'ryn. جمع به «-ین» (نگا: یادداشت شماره ۱ ص ۲).

۳- بنگر: wnwh، از ریشه اوستائی: way، در اوستا: vaēna. فارسی باستان: vaina. سنسکریت: véda (= دانستن) و vindāti از هند و اروپائی: *vaina (بارتولومه ۱۳۲۳- رایخلت ۲۵۷- کنت ۲۰۶) این فعل چه در فارسی و چه در بهلوی و چه فارسی باستان و اوستائی از افعال دو ریشه‌ای محسوب می‌شود که دو ماده ماضی و مضارع آن بکلی با هم متفاوتند و از یک ریشه منشعب نشده‌اند. ماده ماضی این فعل، در اوستا: dā(y)، در فارسی باستان: dī، است (سنسکریت: dhī) از این ریشه در بهلوی: dīdan، فارسی: دیدن. (نگا: کنت ۱۹۱، رایخلت ۲۳۴-۲۳۳، بارتولومه ۷۲۴).

۴- باززائی: jwn: تولد دوباره، بار دیگر به دنیا آمدن. (= تناسخ) از ā (= پیشوند) zōn + از ریشه اوستائی: zan = زادن (بارتولومه ۱۶۵۰) فارسی باستان: zana سنسکریت: jāna، یونانی: γονος = بچه، از هندواروپائی: *gono (کنت ۲۱۱) بهلوی: zādan و zāyišn (واژه‌نامه مینوی خرد) فارسی: زادن. زائیدن. زایش.

۵- خفقان‌آور t'm'dg. سنسکریت tāmyati.

۹- و ببین که بار دیگر زاده می‌شوند^۱

به [میان] همهٔ دامان^۲

و صدای^۳ آنان شنیده می‌شود

به شیونی^۴ سوزان^۵

۱۰- باز هم اینجا بیا!

و مباش دل باخته

این زیبایی

که به هرگونه هلاک می‌کند.

۱۱- و فرو می‌افتد و می‌گدازد^۶

همچون برف^۷ در [برابر] آفتاب

۱- بار دیگر زاده می‌شوند: "zynd". فعل مضارع از "jwn" (نگاه: یادداشت شماره ۴

ص ۴۹)

۲- دامان: d'md'd'n = آفریدگان، مخلوقات. از اوستائی: dāmi = آفرینش، از

ریشه: dā (نگاه: یادداشت شماره ۲ ص ۱) از همین ریشه است dāman = آفریده،

در پهلوی: dām، (فرهنگ مکنزی) در فارسی دام بمعنی آفریده نیامده است، بلکه

بمعنای چهارپای اهلی است در مقابل دد، حیوان وحشی.

۳- صدا: ven. (نگاه: یادداشت شماره ۳-ص ۱).

۴- شیون: swhysn بمعنی، آه و ناله، آه زدن، در پهلوی: sōhišn بمعنی ادراک،

احساس و فهم آمده است (فرهنگ مکنزی).

۵- سوزان: bry'n. فارسی: بریان.

۶- گدازد: wdcyd از اوستائی: vitaxti = گداختن، از ریشه اوستائی: tak =

تاختن، روان بودن، جاری شدن. (با پیشوند -vi) فارسی میانه زرتشتی: tāč

فارسی نو: تاخت و تاز (در بارهٔ زبان آسی ۸۵) پهلوی: vidāxtan = گداختن.

۷- برف: wfr. اوستا: vafra. (بارتولومه ۱۳۴۷). پهلوی: vafr. پازند: vafr. (واژه

نامهٔ مینوی خرد) کردی: vafr، کردی گوران varb، کردی سورانی: bafr.

و به هر زیبایی [که باشد]

[جای] ماندن نیست.

۱۲- پژمرد^۱ و میرد

همچون گل^۲ شکسته‌ای^۲

که در [برابر] آفتاب، خوشد^۳

و آن زیبایی تباہ شود

۱۳- بازهم بیا، ای جان!

مباش فریفته

شماره^۵ زمان

و روزهای زودگذر

۱- پژمرد: *wyzmryd*. ظاهر آ از ریشه: *mar* اوستائی = مردن و پیشوند: *aiwi*.

۲- گل: *w'r*. اوستا: *vareða*، پهلوی اشکانی: *vart*، پهلوی ساسانی: *vard*، ارمنی: *vard* و *vart*، دخیل در عربی: «ورد» (= گل سرخ، رنگ سرخ، شکوفه، گل زعفران) سمنانی: *vāla*. در گویش‌های دیگر ایرانی: *vol* و *vel* (- ول و سنبل به هم آمیخته دیری - باباطاهر) دخیل از ایرانی در یونانی: *wrodon* که با حذف صامت اول: *rodon* و با حذف هجای آخر (*-on*) شده است، *roδ* از یونانی در زبانهای اروپائی *rosa* و *rose* (برای تفصیل نگاه: دکتر فراه‌وشی. سرگذشت واژه گل. نشریه ایرانشناسی - شماره ۱).

۳- شکسته: *systg*.

۴- خوشد: *hwšyd* (نگاه: یادداشت شماره ۲ ص ۱۳).

۵- شمار: *cšm'r*. از ریشه اوستائی: *mar* بمعنی: به یادداشتن، شمردن. سنسکریت: *smárati* (رایخت ۲۱۵ - بارتولومه ۱۸۱۷) پهلوی: *mar* = حساب (و از همین ریشه: *amar* و *amār* = بی شمار. *amār* = حساب و *āmārīg* = از روی حساب) (فرهنگ مکنزی. واژه‌نامه مینوخرد) و نیز از همین ریشه، پهلوی: *ōšmārdan* = اندیشیدن *ōšmurdan* = خواندن تلاوت کردن، بر شمردن (واژه‌نامه زادسپرم). فارسی: مَر (= شمار) امار، اماره، آمار، شمردن، شماردن، شمارش (نیز نگاه: بارتولومه ۱۱۴۲).

۱۴- و باز مگرد

به همه منظره‌ها

مرگ [است] آرزو-

که به نابودی رهنمون [است]

۱۵- از این فراز^۱

بیا، [ای] جان.....!

رهنمونت شوم به بالا^۲

به خانه اصلی [-ت]

۱۶- پیمان را آشکارکنم

.....
امیدی را که بیوسیدی^۳

.....
۱۷- به یادآور ای جان!

و رنجها را بنگر

که بردی به خشم،

[خشم] همه نابودگران^۴

۱- از این فراز: 'c 'yd fr'c = از این پس، ēd = این (فرهنگ مکنزی).

۲- بالا: bwrzw'r' (نگاه: یادداشت شماره ۱، ص ۴۳).

۳- بیوسیدی: pdbws'd = انتظار کشیدی. فارسی: بیوسیدن. «بیوس، طمع و انتظار کردن

به چیزی بود. عنصری گفت:

نکنند میل، بی‌هنر به هنر که بیوسد زهر طعم شکر؟» (لغت فرس اسدی)

۴- مفهوم این بند چنین است: «نابودگران، اینجا را باخشم ویران کردند و تو رنج آن

را بردی»

۱۸- و جهان^۱ را بنگر

و زندان آفریدگان^۲ را

چه، هر آرزو [را]

به تندی، نابودکنند^۳

۱۹- و دریابد وحشت،

آتش و ویرانی

همه آنان [را]

که در آن مانده‌اند

۲۰- بلندیها، ویران شوند

با همهٔ مانستانها^۴

و همهٔ آسمانها

نگونسار^۵ به ژرفا افتند.

۲۱- به سرعت بسته می‌شود

دام^۶ نابودی

۱- جهان: šhr = شهر، جهان، از ریشهٔ اوستایی xša(y) (نگا: یادداشت شماره ۲ ص ۹) در اوستا: xšaθra فارسی باستان: xšaça، سنسکریت: kṣātra (کنت ۱۸۱) پهلوی: šahr، پازند: šahr (واژه‌نامهٔ مینوی خرد) ارمنی: ašxār = شهر، جهان (فرهنگ پهلوی آبراهامیان).

۲- آفریدگان [ان]: d'm'g. (نگا: یادداشت شماره ۲ ص ۵۰). مقصود از زندان آفریدگان، جهان مادی است.

۳- نابودکنند: wygnynd. پهلوی ترفانی: wīgānēnd - مادهٔ مضارع: wigan، از ریشه اوستایی: kan = کندن، ویران کردن. (نگا: یادداشت شماره ۱ ص ۷).

۴- مانستان: m'nyst'n، از ریشه اوستایی: man = ماندن (نگا: یادداشت شماره ۱ ص ۶۷ = جای ماندن) = مسکن.

۵- نگونسار: ngws'r.

۶- دام d'mg، پهلوی: dām = دام، تور (فرهنگ مکنزی) ارمنی: dām k، طبری: zemā، مازندرانی zema، (حواشی برهان قاطع).

برآن فریبگران

که درآن لاف می‌زنند

۲۲- و همه شهریاری^۱ها

با روشنائی همه ستارگان

ویرانی بدانان رسد

و تنگی خواریشان.

۲۳- و همه شاهزادگان^۲

و سرکشان^۳ مرزها^۴

به آتش شعله‌ور

و به دشواری جاودان

۲۴- و هر آرزویی

و هر منظره درخشانی

نابود شود، در...

۲۵- و همه زندگی^۵

۱- شهریاری: šhrd'ryft (نگاه: یادداشت شماره ۳ ص ۴۳).

۲- شاهزادگان: 'xšynd'n (نگاه: یادداشت شماره ۳ ص ۴۰).

۳- سرکشان: wystmbg'n. از فارسی باستان: stamb = طغیان، سرکشی، شورش. شاید هم‌ریشه با سنسکریت: sta(m)bh = معکم شدن و کردن، نگاهداشتن، ضدیت کردن. فارسی: ستمب (کنت ۲۱۰) احتمالاً در فارسی: «ستنبه» = زشت، ستیزه‌گر و «مردی قوی و بازور»، از ایرانیان بدتهم کینه‌خواه. دلبر و ستنبه به هر کینه‌گاه- فردوسی «لغت فرس اسدی» ستنبه دیو هجران را تو خواندی- بدانگاهی که از پیشم برانندی. (ویس و رامین).

۴- مرز: wymnd (نگاه: یادداشت شماره ۱ ص ۲۴).

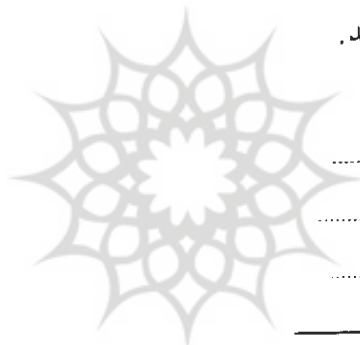
۵- زندگی: jywhr (نگاه: یادداشت شماره ۶ ص ۳۹).

از هر تخمه وین^۱
 به سرعت ویران می‌شود
 و به نابودی می‌رسد
 ۲۶- و همه آرزوها

زراندود^۲ به هر شکلی
 آتش
 گرد آورده شوند بر آن
 ۲۷- هر دستگرد^۳

..... که برقرار شد
 همه گشاده شوند
 بر آنان فرو افتند.
 ۲۸- همه آسیب‌ها^۴

.....
 آسمان



- ۱- بن: bwn. اوستا buna، پهلوی bon (یادداشت‌های گاتها ۳۷۵).
 ۲- زراندود: zrnyn، اوستا: zaranya؛ و نیز: zarenaena. مقایسه شود: فارسی زرنیخ (معرب: زرنیق) ارمنی zarik (حواشی درخت آوریك) پهلوی ترفانی: zarnēn. فارسی میانه ترفانی: zarrēn. فارسی میانه زرتشتی: zarrēn. سغدی: zērnēnāk = زرنینه (درباره زبان آسی ۹-۱۰۸) و نیز در اوستا zairi به معنی زرد رنگ (یشتها ج ۱ ص ۲۸۷) فارسی باستان: daraniya سنسکریت: híranya، از هند و اروپائی: *ghl-enio یونانی: δαπεικός (کنت ۱۸۹).
 ۳- دستگرد: dstygyrd = ساختمان (از: دست + گرد)، از ریشه اوستایی: kar = ساختن، کردن. فارسی باستان: kar. سنسکریت: kr (کنت ۱۷۹)، بارتولومه ۴۴۴، رایخلت ۲۲۵). مقایسه شود با: بروگرد (بروگرد) دارابگرد، سیاوشگرد - خرگرد (خرگرد).
 ۴- آسیب: wyg'n (نگاه: یادداشت ۱ ص ۷).

۲۹- بدان روز^۱

..... در زمین^۲

..... باشد

۳۰- همه دیوان

..... پریشانی آتشین

و آن دلتنگی

۳۱- در ژرفناهای آشفته

که همه آشوب^۳ است،

پادافراه^۴ یابند

جاودان، به دشواری.

..... ۳۲-

۱- روز: rwc، (نگاه: یادداشت شماره ۳ ص ۱۱).

۲- زمین: zmyg، اوستا: zam (رایخت ۲۷۲) بهلوی: zamīg (فرهنگ مکنزی)

فارسی باستان zam، یونانی: xamái، لاتین: humus. (کنت ۲۱۱).

۳- آشوب: xšwbyšn (نگاه: یادداشت شماره ۲ ص ۴).

۴- پادافراه: p'dyfr's. بهلوی: pādifrāh. (فرهنگ مکنزی) pādafrāh (فرهنگ

مینوخرد) patafrās (فرهنگ آبراهامیان) مرکب از: pād، اوستایی: paiti

(پیشوند) + ریشه fras = رسیدن فارسی باستان: fraθ. سنسکریت: prās. لاتین:

precor، از هند و اروپائی: *prek.

فارسی باستان pati-parsa = بازرسی کردن. (کنت ۱۹۸ نیز نگاه: بارتولومه

۸-۹، ۹۹۷، رایخت ۲۴۵) فارسی میانه زرتشتی: purs (ماده مضارع) pursīt (ماده

ماضی) بهلوانی ترفانی purs-pursād. فارسی میانه ترفانی: purs-pursīd. آسی

(ایرونی، دیگوری): færs-farst (درباره زبان آسی ۹۰). از همین ریشه است در

فارسی: رسیدن.

و بسوی شیران^۱

.....

.....

..... ۳۳-

جاودان، بی^۲ روشنی

.....

يك زندگي دشوار

..... ۳۴-

..... گنج^۳ خانه تاريك

.....

ساختمان پليد^۴

۳۵- بسته می‌شوند^۵ اجزای

روانهای مرده

۱- شیر: šrg. پهلوی šēr (فرهنگ آبراهامیان). این کلمه را دخیل از چینی دانسته‌اند که در زبان کنونی سرزمین چین با تلفظ: šar بکار می‌رود. (یادنامه ابوالفضل بیهقی- نشریه دانشگاه مشهد ص ۱۸۷).

۲- بی: 'by = بی، آبی (علامت نداشتن، نفی) در فارسی نیز به همین صورت بکار رفته است: «آبی حکم شرع آب خوردن خطاست».

۳- گنج: gzn̄g. پهلوی: (gan) (فرهنگ مکنزی، فرهنگ بندهشن) ارمنی: ganj، آرامی: ginzā و gezzā، عربی: کنز (حواشی برهان قاطع).

۴- پليدی: rymn (یادداشت شماره ۲ ص ۳۶).

۵- بسته می‌شوند: bstbwynd. جزء اول: bast، ماده مضارع: band، از اوستائی: band، فارسی باستان band. سنسکریت: bandh. از هند و اروپائی: *bhendh (کنت ۱۹۹، رایخلت ۲۴۲، بارتولومه ۹۲۶).

به دخمه^۱ مرگ

که، همه سیاهی است^۲

۳۶- و همه، وای گری^۳

نفرین تاریکی

خود پوشیده می‌شوند

در تنگی

(پایان قسمت اول از اندام هفتم)

۱- دخمه: dhmg، «سردابه مردگان باشد و صندوق موتی را گویند عموماً و گورخانه گبران را خصوصاً» (برهان قاطع)، از ریشه اوستائی dag = سوزانیدن (از همین ریشه است در فارسی: داغ) سنسکریت: dhāti (رایجست ۲۳۲ بارتولومه ۶۷۵) لفظاً بمعنی «داغگاه» است (جائی که مردگان را می‌سوزانند) در اوستا، daxma، پهلوی daxm و daxmak (فرهنگ پهلوی - دکتر فره‌وشی) این واژه، با احتمال نشان‌دهنده این مطلب است که آریائی‌ان ایرانی قبل از زرتشت - یا در زمانهای کهن‌تر - مردگان خود را - نظیر هندوان - می‌سوزانیده‌اند.

۲- سیاه: sy'w، اوستا: syāva (در نام سیاوش) پهلوی: siyā و siyāh (واژه‌نامه بندهش).

۳- همه‌وای گری: 'wt hmg w'y = همه شیون.

«وای گری» را در اینجا به جای کلمه «wāy» برگزیده‌ایم که در فارسی نیز از کلمات تأسف و تألم است (در کردی «وای کردن» بمعنی شیون کردن همراه با خراشیدن صورت است) در اوستا: avoi و vayoi و āvōya و نیز واژه: avaetāt = دریغ، vāyu-beret = وای بر، دریغ‌گو.

واژه: avoya در گزارش پهلوی اوستا به anāk = درد ورنج، برگردانده شده‌است (یادداشت‌های گاتها، ص ۱۳۷، ۳۷۴، ۲۶۳) مقایسه شود عربی: وی، ویج. کیلکی: vāi. فارسی: وای. «چوبازآید نبیند گنج بر جای - بماند جاودان با حسرت و وای» (حواشی برهان قاطع).

انسگد روشنان ۷- الف

هفتم اندام
انسگد روشنان

- ۱- و خشتی^۱ خواهند شد
خرد و درهم شکسته
نسزدشان^۲ که بر روند
به نزد نگهبانان ساختمان.
- ۲- فرو افتند در ژرفناها
اوبارده^۳ شوند در مرگ
و پوشیده شوند به تاریکی
و به تنگی و آتش.
- ۳- و بیش، بخشایشگری
نیابند، تاجاودان. *پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*
و کسی نیست، *رتال جامع علوم انسانی*
کشان^۴ در دوزخ بگشاید.

-
- ۱- خشت: *hyšt*. اوستا: *ištya*. فارسی باستان: *išti*. سنسکریت: *iṣṭakā* (بارتولومه ۳۷۸ - کنت ۱۷۴ - رایخلت ۲۲۳).
- ۲- نسزد: *ny scyd*; سزد، از ریشه اوستائی: *sak*، فارسی باستان: *θak* = گذشتن، (کنت ۱۸۷) پهلوی: *sazidan* و *sazišn* و نیز: *sazāg* = سزا، (فرهنگ بندهش)
- ۳- اوبارده = بلمیده
- ۴- کشان: *kyš'n* = که، آنها را.

۴- و سوگوار^۱ بوند

در میان لرزه‌ها

نالند^۲ و خروشدند

جاودانه، از بند.

۵- و کسی نیست که بشنود^۳

۱- سوگوار: swgb'r. جزء اول از اوستائی saoka (صفت برای آتش) از ریشه saok = سوختن. سنسکریت: śócati (رایخت ۲۶۷ - بارتولومه ۱۵۴۹ -) ظاهر آ از همین ریشه است، اوستائی: suxra (= سرخ)، سنسکریت: súkrá = درخشان (کنت ۱۸۸) در فارسی به اشکال: سور، در گل سوری. سهر، در سهراب و سهرورد. و سرخ. آمده است
پهلوی sūg (واژه‌نامه بند هش) آسی sūg (ایرونی)، sog (دیگوری) = هیزم (درباره زبان آسی ۶۲).

۲- نالند: n'rynd، پهلوی: nāl = ناله، در دو رنج (فرهنگ مکنزی) شاید از ریشه اوستائی: raod = ناله وزاری و شیون (اهریمنی) (بارتولومه: ۱۴۹۲).

۳- بشنود: ngwš'h، فعل مرکب، از: ni، پیشوند (۲) gwš، از اوستائی: gaoša، فارسی باستان: gauša، سنسکریت: ghōṣa، از ایرانی باستان: *gauš، از هند و اروپائی: *gheus، (کنت ۱۸۲، رایخت ۲۲۷، بارتولومه ۴۵۸) پهلوی gōš = گوش (فرهنگ مکنزی) با جزء ni، niyōšīdan = شنیدن (واژه‌نامه بند هش): niyō(x)šīdan (فرهنگ مکنزی). فارسی میانه ترفانی: niyōš. پهلوی ترفانی: niyōš. سغدی: ny'wš، فارسی میانه زرتشتی: niyōš. آسی (ایرونی): wigūš (دیگوری): wiyos (درباره زبان آسی ۸۵) فارسی: نیوشیدن. از همین واژه است در مانوی: نفوشاك. فارسی: نفوشا، که به تودهٔ پیروان مانوی گفته می‌شده است که فقط شنوندگان مواعظ بوده‌اند. بعضاً این نام به همهٔ ما نویان اطلاق شده است. در حدود العالم درباره شهر سمرقند آمده است: «... و اندروی خانگاه مانویان است و ایشان را نفوشاك خوانند» (چاپ دانشگاه تهران ۱۰۷) گاهی نیز با پیروان مذاهب دیگر اشتباه شده است. در لغت فرس ذیل نفوشا و نفوشاك آمده است: «از مذهب گیرکان است» و «مذهبی است از آن گیران» (لغت فرس. چاپ دبیرسیتی ص ۵ و ۹۱) در تفسیر طبری (چاپ دانشگاه تهران) در ترجمهٔ کلمه صابثون و صابین، همه‌جا نفوشاکان آمده است. نیز چنین است در تفسیری، بر عسری از قرآن مجید، (چاپ بنیاد فرهنگ ایران - ۲۴).

و بر آنان ببخشاید^۱

بخاطر

ویرانی

۶- فریفتگی آشکارا شود

.....

پاداش خود گیرند

.....

..... ۷-

..... آنان در ژرفا

.....

.....

(سه بند از میان رفته است)

۱۱- و دلشاد باش^۲

بدین روز کوچ^۳

که بیماریها پایان گرفت

و همه نیروهای تو

۱۲- و بیرون روی

پروژه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رساله جامع علوم انسانی

۱- ببخشاید: 'bxš'h' از اوستائی 'baxšta'، از ریشه 'bag = بهره، بخش. از همین ریشه است: بخت و بخش در فارسی. (یادداشت‌های گاتها ۱۱۵، رایخلت ۲۴۲ نیزنگا: یشتهای اوستا، ج ۲ ص ۱۴۵ و نیز یسنا ج ۱ ص ۲۰۳).

۲- دلشاد: 'š'dzyrd'، مرکب از: 'šād (یادداشت شماره ۱ ص ۳۰) و 'zērd = دل (یادداشت شماره ۱ ص ۸).

۳- کوچ: 'zg'm' = کوچ، سفر، هجرت از ریشه اوستائی: 'gam = گام زدن، رفتن. فارسی باستان: 'gam، سنسکریت: 'gam. از هند و اروپائی: '*gʷem (کنت ۱۸۳، رایخلت ۲۲۷، بارتولومه: ۵۱۷).

از این فریبگری
که ناتوان کرده شدی^۱ به تنگی
و دشواری مرگ
۱۳- و بازداشته شدی به زرفا [ها]

که همه آشوب^۲ است
و برده کرده شدی
در همه جاها^۳

۱۴- آویخته^۴ شدی

به [میان] همه باززائی‌ها
و زیان دیده، بودی
در همه شهرستان [ها]^۵

۱۵- بسیار کرده شد

لرزش

و ویرانی

به ساختمان

۱- [ناتوان] کرده شدی: kyrd 'yy. فعل kirdē صیغه مجهول است که ساخته می‌شود

از ترکیب ماده متعدی با مضارع فعل بودن از h از ریشه قوی ah. گاهی يك y و گاهی دو y بکار می‌رود.

۲- آشوب: 'šwb. پهلوی: āšōb از اوستائی xšaob (یادداشت شماره ۱ ص ۵).

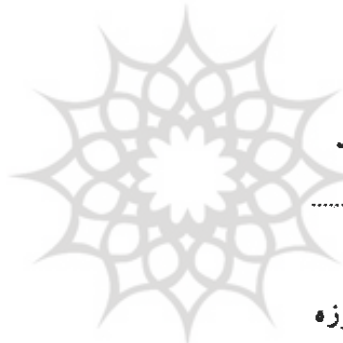
۳- جاها: wy'g'n، پهلوی: gyāg بازند: *jā فارسی میانه ترغانی: gy'g (واژه‌نامه مینو خرد).

۴- آویخته: 'gwst، پهلوی āgustag. فارسی: «آگسته به کسر کاف، محکم بسته را گویند». برهان (واژه‌نامه زادسپرم).

۵- شهرستان: shryst'n مرکب از šahr + پسوند مکان istān - جزء اول از ریشه اوستائی xša(y) (یادداشت شماره ۲ ص ۹) فارسی: شهرستان، شارستان.

پایان قسمت دوم از اندام هفتم انگد روشنان

انگد روشنان ۸-



۱- از من بیرون راند

آن چمک^۱

که به هر نبرد

افکنده شدم در لرزه

۲- و روح من رستگار شد^۲

از همه گناهان^۳

۱- چمک: cmg. بهلوی: čamišn, čamīdan = چمش، تفریح، خرامان راه رفتن. «چمش، خرام و رفتاری باشد از روی ناز. چمیدن، خرامان به راه رفتن باشد و بمعنی میل کردن و برگشتن و پیچ و خم خوردن هم آمده است. چمیده، از روی ناز و غمزه و خرام و تکبر به راه رفته باشد» (برهان).

۲- رستگار شد: bwxt، از ریشه: baog (نگاه: یادداشت شماره ۱ ص ۲۰).

۳- گناه: 'st'r. اوستا stara. از ریشه star (بارتولومه ۱۵۹۷ رایخلت ۲۶۹) بهلوی: star و āstārītan و āstārēnītan (یادداشت‌های گاتها ۲۳۰) āstār، بازند: āstār (واژه‌نامه مینوخرد).

که همه روزها
مرا به ناراحتی افکند

۳- و از من گرفته شد

آن تاریکی تنگ سوزان^۱

که در آغاز، از نخست^۲

مرا برده کردند با^۳

۴- پوشانیدندم در جامه‌ای^۴

از روشنائی

و گرفته شد از من

تمام گونه‌های.....

۵- و گذرداده شدم از آن

درد و رنج تن

و همه.....

از من دور شدند

۶- و من آراسته و دستگیری شده‌ام

[بوسیله] نجات بخش روانم

با نیروئی.....

که جاودانه بی‌کران است.

۷-

۱- سوزان: tft. از اوستائی tap (نگا: یادداشت شماره ۱ ص ۴۱).

۲- نخست: nwx. (نگا: یادداشت شماره ۳ ص ۴۸).

۳- مرا برده کردند. در اصل فعل بصورت مجهول آمده است: wrd kyrd hym =
برده کرده شدم.

۴- جامه: pdmwčn (نگا: یادداشت شماره ۱ ص ۲۷).

بیرون
هنگامی که پنهان ماند

(سه بند از میان رفته است)

۱۱- و باز گردند

همچهرگان دیوان

به هر زندان

وگردش مرگ

۱۲- و دیدم که تاریک بود

و روشنی اندر [آن] نیست

دژ چهر، به دیدار

و ترسناک به چهره

۱۳- نجات دهنده [من] مرا گفت

[ای] جان! بنگر نیامی [را] که

در ژرفا [به] جای گذاشته‌ای

در وحشت و ویرانی

۱۴- و خود ترا بود

انبازی فریبکار^۱

و زندانی تنگ

در همه دوزخها^۲

۱۵- و خود ترا بود

مرگ آشوبگر

که جان ترا بسرد

از زندگی جاودان

۱- فریبکار: dbgr (نگاه: یادداشت شماره ۲ ص ۲)

۲- دوزخ: dwjx.

۱۶- و خود ترا بود

راه لرزانی

که همه، کارهای ترسناک

و بس بیماری

..... ۱۷-

دوزخ، همه

.....

..... دلتنگی

ایرج وامقی

آبادان، زمستان ۱۳۵۲

کتابنامه

- 1- Kent, R. G. old Persian Grammar. New Haven 1953.
(کنت)
- 2- Reichelt, H. Avesta Readers. Strassburg 1911. (رایخلت)
- 3- Bartolomae, Chr. Altiranisches Wörterbuch. Berlin 1960.
(بارتولومه)
- 4- Mac Kenzie, D. N. A Concise Pahlavi Dictionary London
1971. (مکنزی)
- 5- F. Andreas und W. B. Henning, Mitteliranisches aus
Chinesisch Torkestan I-III Berlin 1932 (Mir Man)
- ۶- ابوالقاسمی محسن درباره زبان آسی بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۸
- ۷- تفضلی احمد واژه‌نامه مینوی خرد » » » ۱۳۴۸
- ۸- بهار مهرداد واژه‌نامه بندش » » » ۱۳۴۵
- ۹- بهار مهرداد واژه‌نامه زادسپرم » » » ۱۳۵۱
- ۱۰- فره‌وشی بهرام فرهنگ پهلوی » » » ۱۳۴۶
- ۱۱- آبراهامیان روبن فرهنگ پهلوی چاپ شوروی » » »
- ۱۲- پورداود ابراهیم گانهای اوستا ایران لیگ - بمبئی ۱۳۲۳
- ۱۳- » » یادداشتهای گاتها تهران ۱۳۳۶
- ۱۴- » » یشت‌های اوستا ۱-۲ ایران لیگ - بمبئی ۱۳۰۷
- ۱۵- » » هرمنزنامه تهران ۱۳۳۱
- ۱۶- » » فرهنگ ایران باستان انجمن فرهنگ ایران باستان ۱۳۲۶
- ۱۷- ماهیار نوایی یحیی درخت آسوریک - ترجمه و حواشی و واژه‌نامه بنیاد فرهنگ ایران